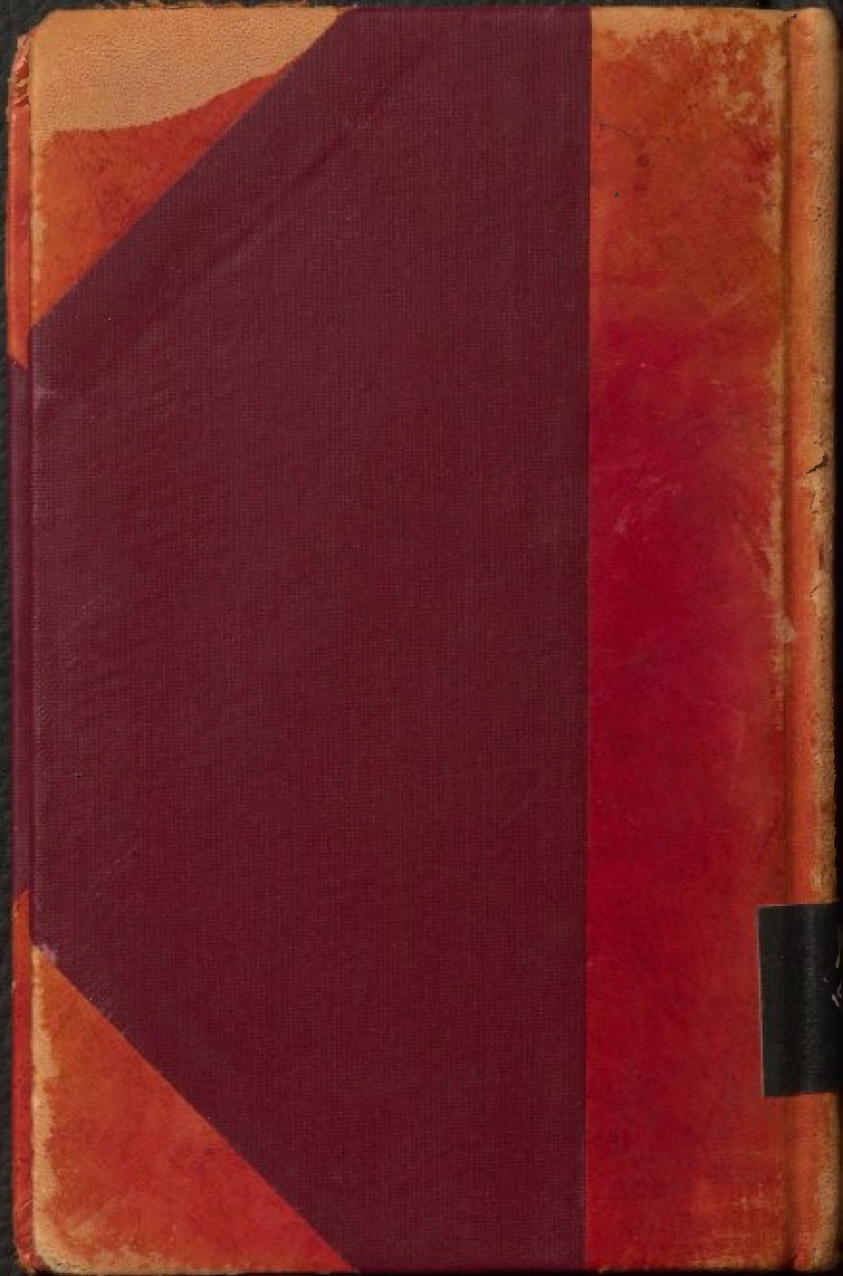


Nāfiʿ al-afhām

Shaykh al-Raʾīs

12.9.74

pw

هو العزیز

(نسخهٔ شریفه)

نافع الافهام – رافع الاوهام

ازآثار عالیهٔ علمیهٔ

حضرت مستطاب اشرف اقدس حجة الاسلام

آقای حاج شیخ الرئیس دامت ایام افاداته

که درجواب سؤالهاء متجلاء مستعجلاً املاء وانشاء فرموده اند

وبعضی ازمنظومات جدیده ومرقومات مفیده آنحضرت را

این بندهٔ قلیل البضاعه خادم ارباب المعارف ضمیمه کردم

که خدمتی باهل ذوق ومعارف نموده باشم

(وانا الفانی مرتضی الحسینی البرغانی)

12.9.64

(مقدّمه)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خاتم النبیین وافضل السفراء المقربین

والسلام علی وصیه المنصوص وولیه المخصوص الذی بولایته اتم الله علینا النعمة

واکمل الدین ونصلی ونسلم علی آلهما المعصومین الغر المیامین واللعنة علی مبغضیهم

ومنکری کراماتهم ومقاماتهم من الجنة والناس اجمعین اما بعد

چون جمعی از اخیار طلبه واشراف واحرار کسبه واصناف دامت توفیقاتهم

وزادت تائیداتهم در این چند روز مشافهة ومکاتبة باین خادم

شریعت طاهرهٔ دائمه و داعی دولت قاهره قائمه مراجعه کرده
در بعضی مسائل راجعه بحرفهای واهی و سخنهای افواهی جواب مقنع
مسکت خواسته اند تا اذهان عوام بلکه افکار خواص از تشویش بقول
صاحب قاموس ازتهویش بیاساید و اثرات سیئه المرجفون فی المدینه
والذین لیس فی قلوبهم روح السکینه مرتفع گردد علاوه بر رجحان
تسکین و تأمین خیال هر بندهٔ مومن بملاحظهٔ تصویب مطاع بی من اسلم
وجهه لله و هو محسن مبادرت بنگارش جواب میشود بحوله وطوله
بعونه وصونه تعالی و تقدس شانه عن نعت الملحدین و عن وصف المشبهین
علوا کبیرا ولی پیش از شروع در نوشتن اجوبه کافیه از اسئله و ماآورنگ
ماهی لازم میدانم که تشکرات صمیمانهٔ خالصانهٔ خود را مع الافتخار تقدیم کنم

بخدمت برادران دینی و اخوه ایمانی اعاد الله تبارکهم و اصلح بالهم
که در اینموقع خطرناک انقلاب و اضطراب دینی و مافیها و من فیها که
دارد نا بآتش نزدد اما حکم منفیها که از آتش فشانی و خونریزی
توپها و تیپهای هل محاربه و دول مخاصمه در عمق دریاها فوران
اشتعال تنور وسطح صحراها نماینده و البحر المسجور گلوله های صخره
شکاف کوهان کوهها را تا ناف بحکم اهل تمیز غیر قابل استیناف
چنان دریده و بریده که باید گفت هل رأیتم من جبل رقص الجمل
سیارات از وحشت طیارات خمسه متحیره اند که مبادا کرات معلقه را
باجل معلقی رابطه تعلیق بگسلد و اشراط یوم الساعه بمقام تنجز آید

گر میان قبایل جدال باشد و جنگ	میان لیلی و مجنون صداقت است و صفا

بحمد الله والمنه که در سایه بیطرفی و سرمایه باشرفی دولت قوی‌شوکت ابد مدت ایدالله سلطانها و شیدالله ارکانها اهل ممالک محروسه ایران خاصه سکنه دارالخلافه طهران باندازه آسوده خاطر و مرفه الحال اند که حمله بر من مسکین یک قبا آورده از مذهب اساسی و مسلک سیاسی توضیح و استیضاح میخواهند اینک سؤالهای مکتوبه را اجوبه مطلوبه میگویم

ونعم ما قال المولوی

آن یکی مرد دو مو آمد شتاب	پیش یک آیینه دار مستطاب
گفت از ریشم سپیدی کن جدا	که عروس نو گزیدم ای فتی
ریش او ببرید و کل پیشش نهاد	گفت خود بگزین مرا کاری فتاد

باهمه گرفتاریهای پنهانی و کسالت و ملالت جسمانی و روحانی مستعجلانه املا میکنیم

سؤال اوّل

اگر کسی در این جسنر، از زمان در محضر عمومی معتقدین بشریعت حضرت ختمی مرتبت صلّی الله علیه وآله ادّعای نبوّت کند و بگوید من پیغمبرم حکمش چیست یعنی تکلیف مسلمین با او

جواب

البتّه انتظار دارید بگویم خذوه وغلوه حدّش قتل و اعدام است ولی بنده عرض میکنم در این جسنر، از زمان آنهم در طهران هر کس که ادّعای پیغمبری کند بدون تأمّل او را به مریضخانه ببرید که از مرطبات دماغیه این خشک مغز دیوانه ترطیب دماغ یابد و ترتیب فراغ زیرا که اگر عاقل باشد باید بداند با تمشّای ارواح مکرّم و اشباح معظّم

رنود دوره تجدید بجد اعتقاد نیستند تا منتظر پیغمبری باشند که
از آنطرف پیغام و احکام آورد مناقشه در امثال نیست در نظر اینگونه
مردم طبیعی مذهب دهری مشرب ما یهلکنا الا الدهر ان هی الا
حیاتنا الدنیا دعوای این پیر عقبی بهوشش تر از صبی بدان ماند
که کسی خود را در اینجا سفیر مملکتی بداند و وزیر مختار سلطنتی بخواند
که پادشاهش فراری یا معدوم و عمارات شاه نشین خراب و
منهدم و این بنده در رسائل علمیه بتفصیل اثبات کرده ام علاوه
بر اجماع و ضرورت و نصوص محکمه کتاب و سنت که نقل آن
خلاف اقتضای مقام و اختصار کلام است که جوهره دین مقدس
محمدی صلی الله علیه و آله و حقایق آئین اقدس احمدی از آنروحی

ابدی و سرمدی است که نسخش را از ادیان موقته جدا میکند اگر

نسخ آن غیر ممکن است و قدرت تعلق بر محال نمیگیرد بلکه بر فرض محال اگر

ملغی و منسوخ از نفی آن اثباتش و از نسخش ابقا لازم میآید زیرا بعد از آن

پیغمبری از افق عقلانی مبعوث باشد و بخواهد شریعتی بیاورد ناگزیر است

همین شریعت سیاسیه را اتیان و اعلان کند و شریعت محمدی را خاتم الشرایع ابدا بداند

سخن‌ها چون تیغ الماس است تیز	گر نداری اسپری واپس گریز

بیش از این اگر بیانی بخواهید لااقل بکتاب اتحاد اسلام رجوع

نمائید که بزبان پارسی نوشته شده و دانشمندی پارسی میکفیت صد

سال دیگر قیمت و قدر این کتاب شما معلوم میشود یارب غنا بخشی

ده شیخان پارسا را که در ایام حیات در سایهٔ قدردانی و همراهی

در بالای آقایان عظام و موالیان کرام دامت برکاتهم و طالت
بقائهم در نشر معارف اسلامیه و کشف اسرار نوامیس دینیه و اجداد
و فاقد الغرضیم باشم بحمد الله از طرف با شرف وزارت جلیله معارف
و اوقاف که الحق و الحقیقه و الانصاف در لطف اداره و حسن
انتخاب در این ملک ممتاز است و از بابت بسط طبیعی و جدیت
و فعالیت سرافراز و عده چهار دانه داده اند بطبع و نشر آثار
علمیه و افکار ادبیه این بنده جزاه الله خیرا

سؤال دوم

اگر کسی با آنکه خود را مشروطه خواهی معروف نموده از تجاعی بشود
بگوید و بلند فریاد کند مشروطه مغلوطه ای ملت غیور و مشروطه پرستان

با او چه معامله نمایند

جواب

باید مشروطه خواهانیکه بی اندازه حرارت دارند تولید مرارت نکنند و اوقات تلخی ننمایند و مقصود گوینده را استعلام و استفهام نمایند اگر قصدش اینست که حکومت استبداد و ترک عدل و داد خوبست و بشیوه متملقین از متوسلین یا علماء سوء که بمغالطه و سفسطه بروایات یا آیات متشابهات و بقیمتهای شعریه شعرا استناد نموده مثلاً بگویند سلطان ظل الله است و ظل مثل ذی ظل لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون چه فرمان یزدان چه فرمان شاه بمعنی که نه در ضمیر شاعر بلکه در بطن مخنق الشاعر که همان چوب و فلک و کوک و کلاک جمع و خرج

وهرج ومرج اعاده شود وکرورها ودایع الهیه در تحت یک
ارادهٔ غیر مسئولی ضایع ومسلوب الحقوق از اعراض واموال
وانفس بمحاکمهٔ عادله در محضر حکومت قابله بندگان خدا بر دار
یا بزیر جدار بمذلت جان بدهند واگر زنده اند همیشه در حیات
متزلزل در حالت اصعب من الموت باشند بدیهی است دارای
چنین عقیده از حشرات الارض پست تر است زیرا که من حیث
لایدری بیچاره بر هلاک تن خویشتن عجول وانه ظلوم جهول
کرم خراطین المتولد من کثافات الطین بجز این زندگی کثیفی اختیار
تن درنخواهد داد وهمان قبض وبسطی که در موقع فشردن
سر خاری از او دیده میشود دلیل این تنفر وتضجر است بلی

اگر مراد گوینده نه بر اصل واساس مشروطه است که رشته حیات
طیبه با آن مربوطه است بلکه خیرخواهانه میگوید این مشروطه شما
مغلوطه است اصلاح و تصحیح و تکمیل لازم دارد مثل اینکه قاری
صحیح القرائه اخبار کند قرآنیکه در فلان مطبعه تازه بطبع رسیده
چند جا غلط دارد حالا باید احتمال داد که بقرآن عظیم توهین میکند
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بسمع مبارکش رسید که
در سوره توبه آیه کریمه راجعه ببرائت غلط خوانده شده علم نحو را
تاسیس و تعلیم فرمود حالا همقدر خواستم عرض کنم اگر گوینده
بهزار قرینه داخلی و خارجی و شواهد تاریخی و حوادث قریب الوقوع
نیست لوقعتها کاذبه مدلل کرد و مسجل داشت که مقصود شر

اساس مشروطه نیست که برافراشته و برداشته دست که منور

بعضی از معترضین از اصلاب با رحام نیامده و برخی را باید گفت

و انتم اجنّة فی بطون امّهاتکم سکرت بها من قبل ان تخلق الکرام

امّا بیان تعداد اصلاحات لازمه و تشریح صفات سلبیه و ثبوتیه

مشروطهٔ حاضره رساله علیحده میخواهد که در دست تحریر است

البته بعموم اهالی تقدیم و ارائه میشود اگر چه که پسند افتد و عزّ

قبول پذیرد محض تشریح صدر برادران ایمانی این تصریح

تصریح را خالی از اهمیت نمی‌بینم هر محبوب بالذات بواسطهٔ

سوء استعمال مبغوض بالعرض میشود مثلاً کعبهٔ معظمه و بیت الله

بدیهی است اول بیت وضع للناس قبله گاه و قبله گاه جمیع

اهل عالم

اهل عالم و تمام امم اگر بتخانه شد بود استعمال جهله جاهلیت
اولی کعبه را نباید تخریب کرد و بت شکستن و ریختن بتها بی احترامی
بکعبة الآمال نخواهد بود نماز معلوم است خیر موضوع است ولی
بعنوان ریا و سمعه صورتاً نماز است باطناً شرک خفی ساختن
مسجد و ادای وظیفه شکر باری تعالی ممدوح و محبوب است
نه مساجد شکر که بعد از شهادت سید مظلومان حضرت ابی عبدالله
ارواحنا فداه در کوفه ساخته شد محض تذکر و تشکر از قتل آنحضرت
اذان گفتن برای نماز از تمجید بی نیاز ولی نه برای قطع کردن
موعظه و خطبهٔ امام العابدین سید الساجدین علیه السلام مؤذن
بانگ بهنگام بر داشت نیکو گفته ام

غلط المؤذن فی الأذان کأنه	ثملٌ بصافیة الطلا سکران
الله أکبر ما یقول مکرراً	قولاً علیلاً ما له عنوان
ذا مسجد فیه ضرار محمد	من ذا الأذان تهتکت آذان

سؤال سوم

اگر کسی بگوید و اعلان کند که شراب مسکر مباح است تکلیف مسلمانان با این شخص چیست

جواب

چون گذشت از حال گفتندش صباح	تو چنین گفتی و این نبود مباح

هر مسکر مایع بالأصاله خواه از انگور بعمل آید خواه از خرما وجو گندم وفلان وبهمان حرام است بضرورت از دین واجماع شیعه

امی عزو

اثنی عشریه از مسلمین اگرچه طایفه از اهل سنت نبیذ ها را حلال میدانند ولی مذهب فرقه اثنی عشریه حرمت است قلیل یا کثیر در خصوص نبیذ است که معصوم علیه السلام میفرماید خمر استصغرها الناس یعنی هر نبیذی در حکم خمر انگوری است ولی مردم آنرا کوچک شمرده اند و از مسلمات اسلامیه است که اگر کسی با اعتقاد بحرام بودن و عزم بر توبه شرب خمر کند فاسق است و در شرع قویم و قانون قدیم حدی محدود دارد که آن ضرب تازیانه است نه شربت و ازیانه شارب الخمر را باید حبس کرد یعنی خلاف شرع مطاع است و اگر کسی بحکم شرع چنانکه در کتب فقهیه عناوین دارد محکوم بحبس موقت یا موبد شد حبس خود را میتواند بخرد و جزای

نقدیه را بدل از حبس کند و اگر کسی مستحلا یعنی حلال بداند و
شرب خمر کند قتل او بر حاکم عادل که مجری احکام و حدود شرعیات
نماید متحتم است ولی اینمسئله شرعیه لازم است خاطرنشان عوام
شود وگرنه خواص البته میدانند قضا بزبان فصیح بگوید جای همه
یاران و عزیزان خالی دیشب شراب مفتی بسیار بنگفتی رسید که اگر
قاضی دارالسلام هم بدستش میرسید آنقدر میخورد که بعد ازش خراب
شود بلافاصله بگوید شوخی کردم یا مریض بودم بقانون در
حدود که ماخوذ از حدیث معروف است ادرؤا الحدود بالشبهات
نباید متعرض او شد زیرا که مطلعین بر اسرار و دقایق احکام مقدسه
شرعیه تصدیق خواهند کرد که در حقوق ائمه بنای قوانین الهیه بر

بسهولت و مسامحه است و در حقوق الناس بسختی و مضایقه
حدیث معروف در اینجا متذکر شوید ان الله حکم فی دمائکم بغیر ما حکم
فی اموالکم مثلاً اگر کسی در محضر حاکم شرع مطاع یکدفعه اقرار کند
که شیطان زا گول زد و نفس اماره فریب داد از حجره فلان
تاجر صندوق را گشودم صد تومان بودم و ساکت شود دیگر چیزی
نگوید حاکم شرع مقدس حکم میفرماید که صد تومان از او بگیرند
بصاحب مال بدهند اما دستش را نمی برد و بعد از گرفتن مبلغ
معلوم رها میشود در اینجا پاره اشکالات علمیه است که بکار عوام
نمیخورد گویم اندر مجمع روحانیان ولی باید ملتفت باشید
برادران من اگر مشاهده کنید که یکی جهلاً یا تجاهلاً فریاد میکند

ای شریعتپناه و افصحپناه خواجه حافظ با فلان واعظ معصیت کرده آن یک خلقی در بلاء عام با آواز بلند گفته

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده ‌ ‌ ‌ خرقه تردامن و سجاده شراب آلوده

و دیگری در شب تاسوعا مرثیه و همهمه دارد

دل دگر دوش چه خورده است که من مخمورم ‌ ‌ ‌ یا مگر آن کی دیده است که من پرسوزم

حالا از شما می پرسم اگر عوام باشید و ندانید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون آیا رواست و حکم خدا است مرده حافظ را از گور و واعظ را زنده بگور والسلام علی اهل القبور حرف خاقانی را نشنوید لااقل سخن قاآنی را استماع و خرق این اجتماع کنید

شعرا بود دیرینه عادت از عهد قدیم ‌ ‌ ‌ که حدیث می و معشوق در اشعار آرند

کعب بن زهیر در حضور حضرت ختمی مرتبت در مسجد قصیده معروف بانت سعاد تشبیب و تغزل میکند و حدیث می و معشوقه بمیان میاورد و مدیحه ذات الهی صفات خواند با اینکه مهدور الدم بود مورد مرحمت و مستحق خلعت تن پوش و با اصحاب کبار همدوش گردید مرتجلانه و مستعجلانه میگویم قطعه

بود شاعری لقمه پس بزرگ	نه هر خورد این طعمه را خورده است
بخوان قصّه کعب مهدور دم	بحالی که از بیم پژمرده است
بمدح نبی گفت بانت سعاد	که احیا کن هر دل مرده است
ببین قوت دست مرد سخن	ز دوش نبی برده را برده است

و بهمین ملاحظه است که بعضی از مدققین ارباب عربیت و اصحاب ادبیت

نوشته اند که خوب بود بلکه انسب واصوب که این قصیده را بُرده بنامند و قصیده معروفهٔ اَمِن تذکّر جیران بذی سَلَمِ بُرده نامیده شود بمناسبت کرامت واستشفائی از این قصیده ظهور کرد از برکات باطن فیض مواطن ممدوح معظّم آن قصیده صلّی الله علیه وآله اگر اهل علم وادب شرح آن قصیده را مراجعه ومطالعه نمایند این تسمیه را البتّه تصویب خواهند کرد

سؤال چهارم

از مسلکهای سیاسی که بعد از تحویل سلطنت استبدادی بمشروطه وباز شدن مجلس مقدّس شورای ملّی ایران، کدام یک از مسلکها را اَسلم وانسب میدانید

جواب

چون جوابی که باید بنویسیم شاید بخیال برخی از خوانندگان
خطور کند که از نفثات حالت حاضره است و بقول عوام
بنت الساعه است و سابقهٔ صادقه ندارد لذا مقدمة للمعرفه
بجیب غیور جسور را باکمال توقیر خطاب کرده میگویم گر باور
نمیشود از بنده این حدیث آقایان پهلوانان میدان سیاست
و شیران بیشه شجاعت که با نیروی دست پردلی تاج کاوس
ربوده دیده و بر سر گنجیهٔ فیروز دیده از اداره مباشرت مجلس مقدس
صورت نطق این پیر مقدس بخواهید در موقعی که تخم نفاق
و اختلاف در این مملکت بدست ابی لهب فتنه طلب کاشته شد

هر که بر ملت پسندد ظلم و کین تبت یداه	هر کرا حب وطن ایمان و دین روحی فداه

قریب باین مضمون نطق علمی رسمی دادم و تقسیم بندی و بنهایت نظر عمقی نه سطحی تمام مسلکهای سیاسی را تقدیس میکنیم چرا که با اختلاف مرامها و مقاصد مختلفه که در مشی سیاسی و اقتصادی دولت که در انظار سیاسیون دیده میشود بمنزله خطوط بسیاری است که از محیط یک دایره رو بمرکز کشیده شود لابد این خطوط متعدده در نقطهٔ واحده تلاقی خواهند کرد

نیست در دایره یکنقطه خلاف از کم و بیش	که من این مسئله بیچون و چرا میبینم

چرا که بجز تعالی و ترقی ملت و حفظ استقلال دولت و تهیه اسباب صلاح و فلاح امت مقصودی ندارند نیکو گفته‌اند

... توعقل وعشق دو اند	آن بسلامت رسید این بلا ...

بنا علیه میتوانم گفت با همه مسلکها لا بمقارنه هستم و صاحب مسلکی هستم نیز
لا بمباینه نیستم و اینکه در حزب اعتدال خود را معرفی میکنم برای
اینست اساس دیانت مقدسه ما بر توسط و اعتدال است لذلک
جعلناکم امة وسطا و بنای مکارم اخلاق اسلامیه و انسانیه برای اعتدالیست
و توسط بین طرفی الافراط و التفریط مثل شجاعت و جود که حالت
متوسطه است از تهور و جبن و تبذیر و بخل و گرنه بنده اشخاصی را
که اعتدالی بودند میدیدم در وقت نطقهای آتشین نادیده نشستن در
خارج مرکز اعتدال تکاپوی انقلاب دارند و هیاهوی اضطراب آور
و از حزب محترم دیگرات بعضی را ملاحظه میکردم که نزدیک بنقطهٔ

اعتدا

اعتدال حقیقی اصفی من الشراب لطفی لایق با رعایت تمام

خلایق میدهند امیدوارم مؤلف القلوب و ترکیب دهنده این

عناصر مختلفه لطف مزاجی و حسن امتزاجی بعموم عناصر مختلفه بدهد که

و چهار حزب را یک جزو فرماید تا آیه واعتصموا بحبل الله جمیعاً را

پیروی نمایند و کالحلقة المفرغة ید واحده با یکدیگر همدست شوند

قصه کوته کن که رفتم در حجاب

سؤال پنجم

خون بدن مبارک امام چه حکمی دارد. چون سخنهای مختلف و

عقاید متعدده در این مسئله شنیده شده است

جواب

این مسئله را از آن بپرس که انگشتهاش در خون است امیدوارم
خوانندگان پاک معصوم مظلومی دستگیر ما و محل ابتلا نشود و این مقوله
مسائل را از ائمه معصومین علیهم السّلام پرسیده اند و جواب از ناحیه
کرامت ها است که هیچ سائل را رد نفرمایند صادر و در کتب
مجلسی علیه الرّحمه و سایر مؤلّفات معتبره در بیان خصایص و امتیازات
جسمانیّه آن بزرگواران موضوع از این سؤال و موضوعات دیگر
که باید سپرده فکر آید و موقع ذکر ان شاید ما کلّ ما یعلم یقال
داده شده است بخوانید تا بدانید که این ذوات ملکوتی صفات
در جنبه بشریّت و مابه الاشتراک انا بشر مثلکم مابه الامتیازها
دارند یا علی بشر کیف بشر در قصیده ذریعة التوسّل الی خاتم الرسل

عرض و تقدیم کرده ام

بشرٌ ولکن فیه معنی آبق		فالعو ولیس کسائر الاعوا

پیرار سال در حلب بودم شاعری در روز عاشورا رسید :
در حلب و آن شور و غوغا را بدید بزیارت مشهد راس الحسین ع
بیاقوته حمرا مشرف شدم در خارج شهر مسجدی خیلی عالی و خوش
منظر است که در محراب آن پرده قیمتی آویخته اند در پس پرده
احترام در خور آن مقام سنگ سفیدی گویا لبن خالص منجمد شده است
و اثرات قطرات خون در نقاط متعدده سطح آن سنگ سپید
آشکار و پدیدار است که موافق تقریر متولیان در آنمکان فیض تکین
همسنگ عرش برین حمله رؤس مقدسه شهدای کربلا سر مبارک

سرافرازکننده اسلام را بر روی سنگ نهاده اند خداوند بقدرت کامله اش سنگ سفید را بخون ثار الله رنگ ثابتی فرموده که ابدالدوام خواهد بود و من احسن من الله صبغة برای بنده شرمنده سرافکنده بعض انه وجه یوم تبیض وتسود وجوه در وقتیکه برای اهلبیت و همراهان زیارت میخواندم خوشحالتی دست داد واین رباعی را مرتجلانه گفتم و در آن مقام محترم تعلیق کردم دمی پیش از انابه از عالمی است و همین دم است

یاقوت احمر ابد دم ثار الله	بیش از حجر الاسود در رتبه و جاه
این سنگ ز خون پاک گلگونه بین	وان سنگ ز دست عاصیان گشته سیاه

پس اگر از خون آن جسد پاک تابناک صورت معانی الملک والملکوت

استعلام رود جسارت و جرات بر عرض جواب ندارم جزاینکه بگویم ما اعظم مسلکک ولی اگر از دماء سائله سایر شهداء سعداء سائل باشید و بجواب صواب مائل از ناحیهٔ مقدّسه تلاوت زیارتی میکنیم والسّلام علی الدماء السائلات وسلام خدائی و صلوٰة کبریائی متوجه نمیشود مگر بر مطهّرات و مطیّبات

اگر ز خون دلم بوی مشک میآید عجب مدار که همدرد نافهٔ ختنم

سؤال ششم

اگر گوینده نسبت بیکعالم اعلم و مشهور عالم که مرجع تقلید هزاران مسلمان بلکه بلاد مسلمین فئهٔ ناجیه است توهین و تخطئه کند اگرچه در ضمن استشهاد شعری یا آیهٔ کریمه حال آن ناطق و تکلیف مسلمین

چیست جواب مفصلاً مرقوم دارید

جواب

اوقات شریفه که در ناحیهٔ مقدسهٔ سرّمن رای در حوزهٔ مبارکهٔ استادنا الاعظم الاعلم حجة الاسلام مسلّم مرحوم مغفور آقای میرزای شیرازی قدّس الله نفسه وطیّب الله رمسه بشرف استفاضه و استفاده حاضر بودم از جملهٔ تحریرات علمیّه رساله ایست که در اجتهاد و تقلید نوشته‌ام و بدولت قبول و اقبال آن بزرگوار مغفرت شعار پیرایهٔ افتخار یافت انشاء الله تعالی بزبان پارسی سادهٔ بی تکلّف ترجمه کرده برای اینکه حقوق مجتهدین و حدود مقلّدین کاملاً معلوم شود عجالة عرض میکنم اگرچه متجددین و استهزاء کنندگان دین

مرا کهنه پرست گویند که من مدام بی ارتجاع و کهنه پرستم و همان
حرف قدیم را تجدید و تقدیس میکنیم اگر شخص مکلف عالماً عامداً
باختیار بالقصد توهین بنوع طلبهٔ علوم شرعیه بگوید کلام بسیار
تعبیر رکیک دیگر محققاً کافر است حالا کفر و ارتداد اقسام
و احکام دارد فطری باشد یا ملی زن باشد یا مرد مطالب در رساله است
و از موضوع این سؤال خارج توضیح آنکه در صورتیکه معلوم شود
باقرار و اظهار گوینده که مقصودش توهین و بی اعتنائی بشرع
مقدس و احکام دینیه است بمقابله و معامله شخصیه با یک طالب
علمی یا صاحب علمی بنظر محدود بلکه اگر کسی یک خلیفهٔ ناحقی را
مثل یزید علیه من العذاب مزید یا ولید پلید دشمن بدارد و لعن کند

نه از

نه از این بابت که غاصب خلافت است و ظالم و جائر بلکه از این
رهگذر که چرا دین اسلام را صورتا ترویج کرد و فتوحات اسلامیه
بدست او صورت پذیرفت البته کافر خواهد بود اما اگر مجتهدی
مجتهد مخصوص احیاناً کان ام میتاً تخطئه کند در یک مسئله مفتیه و حکمی
معین برای اینکه رأی و اجتهاد خود را پیروی کند خودش و
مقلدینش اصلاً و ابداً عیبی و نقصی نخواهد داشت و شایسته با
خواهد بود شاید مثلا شهید علیه الرحمه بآیة الله علامه رفع الله فی الجنان
اعلامه در مسئله اعتراضی کند که این وجه جمع یا ترجیح میزان تعادل
و تراجیح مما یضحک الثکلی یعنی زن بچه مرده را بخنده میآورد
و از این مقوله تعبیرات که دعابه و اعابه میشماید بسیار و لاتحصی است

و در نظر دارم استاد الاساتید شیخ الفقهاء والمجتهدین شیخنا الافقه الاتقی شیخ الانصاری روح الله روحه و زاد فی فتوحه در کتاب مکاسب در رد بعضی از مجتهدین که غناء در لحن اهل فجور را در تعزیه در مای حضرت سید الشهداء اروا حنا لزائری تربته فدا جائز میدانند نظر بانکه میانه حرمت غناء و عموم من بکی عموم و خصوص من وجه است شیخ الاساتید فحل الفحول اصل الاصول طاب ثراه میفرماید حرام مقدمه مستحبی نخواهد بود و گرنه میشود گفت و نباید گفت دلیل حرمت لواطه و عموم استحباب ادخال سرور در قلب برادر دینی عام خاص من وجه است لطیفه یک ماده اجتماع و دو ماده افتراق دارد بلکه اگر یک عامی مقلدی

فهمید و قطع کرد که مجتهد و مقلد او در یک حکمی بخصوص خطا
کرده یا کتاب غلط بوده یا ذهول و نسیانی سبب شده که فتوی را
ناصحیح داده بر آن عامی بحث بسیط حرام است تقلید آن مجتهد قطعی
فقط در همان مسئله خاصه و واجب است بمجتهد دیگر رجوع نماید
در همان مسئله با رعایت الاعلم فالاعلم اینها همه در احکام است
که البته آقایان و برادران من کرارا از علمای اعلام و مراجع
اهل اسلام شنیده اید که مذهب شیعه جعفریه اثنی عشریه تصویب
نیست بلکه تخطئه است و حکم الله واحد است نه بعدد آراء
مجتهدین اینست که میفرمایند للمصیب اجران وللمخطی اجر واحد
اما در تشخیص موضوعات صرفه خارجه بوجه من الوجوه رای مجتهدی

با قول فقیهی واجب الاطاعه و لازم الاجرا نیست و بعنوان
تعبد و تقلید حجیت ندارد بلکه کاحدٍ من الناس چنانکه اگر از مجتهدی
بپرسید که حکم شرب خمر و خل را بیان فرمائید خواهد فرمود
یسئلونک عن الخمر شربش حرام است و رجس است من عمل الشیطان
اما سرکه خوردنش استحباب دارد و مشروب و محبوب تمام
انبیاء و اولیاء بوده است آنوقت دو شیشه محتوی بر دو مایع را
بحضور آقای شریعتمدار تقدیم کنید که تشخیص بدهید کدام سرکه است
و کدام شراب فقیهی که اوصاف ثلثه خمر را یعنی رنگ و بو
و طعمش را باصره و شامه و ذائقه ندیده و نکشیده و نچشیده
و در تشخیص موضوعات حکمیت متمایزه ندارد ممکن است شراب را

هرکه پندارد بر مقلد عامی روا نیست که بگوید مجتهد چنین فرموده وازتکاب کبیره موبقه نماید مثل دیگر مجتهدی معظم بگوید سلطنت مستبده خوبست و فقیهی مسلم بگوید مقننه بهتر است عالمی اعلم بگوید مشروطه نیکو واعلی است و ازهر مقوله سلطنتی اشهی و احلی این سه نفر هم مثل سایر مردمند عقلای مملکت و کار گذاران ملت باقتضای مصلحت وقت و ملاحظه آداب دیانتی و اخلاق ملتی و رعایت سایر روابط و شرایط لازمة الرعایه البته ترتیبی که اقرب بصلاح امت و فلاح هیات باشد اختیار خواهند کرد کار ملک است آنکه تدبیر و تحمل بایدش خاصه که در تاسیس مشروطه ایران علمای اعلام و حجج اسلام خلاف مسلک

داشتند حضرات آقایان آیة الله طهرانی و خراسانی و مازندرانی طاب الله ثراهم وجعل الجنة مثواهم عقیده شان آن بود که همه میدانستند جماعتی دیگر از اکابر مجتهدین مثل حجة الاسلام آقای حاجی سید کاظم یزدی دامت برکاته و من تبعه من الاعلام بر خلاف رأی میدادند چنانکه سال گذشته که نجف اشرف روحی فدا جبهه سای رقیت و عبودیت شدم خوب عرض و تقدیم کرده ام

قبلة الکبریاء لاح ضیاها	خطف الناظرین برق سناها
قبة دونها الحوادث تجری	معربا رفعها قدیم بناها
ان دریة الکواکب تهوی	لیتها فی الفلات کانت حصاها

حضرت آقای حاجی سید کاظم مدظله العالی برای حفظ مزاج گوینده

بودند مخصوصاً اظهار لطف و اختصار فرمودند بعد از تفقد استاد آ
فرمود اگرچه در موعظه که جناب شما و آقایان حضور داشتند حضور
نداشتم ولی صورت آنرا شنیدم و پسندیدم و گفتم الحمد
پرسشها فرمودند جوابها عرض کردم از جمله فرمودند من مرحوم
آقای خراسانی را گفتم و پیغام کردم که مداخله ماها در
اموری که اصول و فروع از آن میدانیم خوش نتیجه نیست
اطرافش نگذارند شد آنچه شد همینقدر در جواب این سؤال
گفتم با تعمه کافی میدانم ولی چون در طی سؤال درج بود که با استشهاد
شعری یا آیه کریمه و از قرار مسموع یک آقای محترمی اعتراض
کرده و اخوی را خیال برداشته و از محضر و پای منبر گوینده که

البته معصوم از خطا نیست ولی غالباً حرفی نسنجیده نمیگوید

خشمگین برخاسته اذ ذهب مغاضباً و بنده این اعراض

و اعتراض را تقدیس نکنم زیرا که امام علیه السلام میفرماید

اگر حضرت موسی بجناب خضر علیهما السلام لم نمیگفت خلاف

وظیفهٔ مقدسهٔ خود کرده بود ولکل وجهة هو مولّیها قد علم

کل اناس مشربهم بلکه خضر عذر موسی را قبل از ایراد پذیرفت

و باو گفت وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبراً

خضر اگر در بحر کشتی را شکست	صد درستی در شکست خضر هست

بدیهی است تفنن در وعظ و انتقال از رشته برشتهٔ دیگر البته جمله

ناتمام میگذارد جا دارد که برای اهل علم و ارباب معرفت سوء

تفاهمی شود ای مجلسیان راه خرابات کدام است و ما یعقلها
الا العالمون اما استشهاد باشعار اهمیتی ندارد در شعر مسیح
در فن او اما استشهاد و استمداد بآیات کریمهٔ قرآنیه بدانید
که دو قسم است یکی آنکه شخصی در مسائل اصولیه یا احکام فرعیه
دعوائی میکند و فتوائی میدهد برای طرف مقابل شاهدی از کتاب
و سنت باید اقامه کند در اینصورت باید آنکه آیه را میخواند تفسیر و
تأویل و شأن و نزول آنرا بداند و ملتفت باشد شاید حکم آیه
منسوخ است و قرائتش ابقا شده و هکذا یعنی مسامحه بردار نیست
و با قرآن که کلمهٔ فصل است نه کلام هزل شوخی نمیتوان کرد چنانکه
هرکس در اخبار اهل عصمت تتبعی کرده و تمتعی برده میداند که از امام

علیه السلام گاهی سؤالی میکردند وجوابی میشنیدند سائل برای
اینکه مدرک حکم امام صادق وکلام امام ناطق را بداند پرسش
میکرد این هم از کتاب الله پس پیغمبر فرمودند قوله تعالی الخ
وپیغمبر فرمود عندنا علم القرآن وانما یعلم القرآن من خوطب به
یا پیغمبر فرمود ما اجهلک بلسان قومک قسم دیگر این است که بطور
لطف استیناس وحسن اقتباس بمناسبتی جلی واجلی یا خفی واخفی
در طی مکاتبه یا موعظه یا چامه ونامه آیه درج میشود فقط مانند زید
کالاسد همان وجه شبه ومناسبت طرف ملاحظه گوینده ونویسنده است
در کتب ومنشآت مترسلین غالباً این مقوله استشهاد بآیات
کریمه میشود مثلاً فلان تاریخ نویس نادر و منشی قادر میشود

از طرف کامل الشرف حضرت همایونی بهمه ممالک محروسه
نازلت فی محل علی الله بالامان الایمان نوشته حضرت بشارت
آمد حکم بشارت آمد بسم الله الرحمن الرحیم الم غلبت الروم
درست با دقت نظر و رقت فکر اندیشه کنید این آیه کریمه با همین
قدر اطمئنان فتح و اخبار غلبه لشکری است بر کشوری ولی
بملاحظه ذیل آیه کریمه وهم من بعد غلبهم سیغلبون فال
بد است و تطیر و مایه رنجش و تکدر ولی مقصود مستشهد حضرت
نظر از ذیل آیه بوده است مسامحة فی الاقتباس چنانکه دقیقی که
حضرت سید الساجدین علیه السلام به بشر فرمود خدا پدر ترا بیامرزد
شاعر بود تو هم اگر از شعر گفتن بهره داری مرو و اهل مدینه را

اگر نه

از کشته شدن پدرم خبردار کن و البته در موقعیکه آن بحق داعی برای شهدای کربلا ناعی اول مصراعی که گفته این است و بعد دره و عظم اجره   یا اهل یثرب لا مقام لکم بها   و اصلا مورد اعتراض نخواهد بود که بنابشان و نزول آیه این ندا و صدا مقوله قول منافقین مدینه طیبه است و این نوع اقتباس در اسلام رخ نیامده مثلا حضرت امیرالمؤمنین از و خانواده اثرات عجیبه در خطبه شقشقیه تمثل بقول اعشی شعر نماید برای تفاوت دو حالت

شتان ما یومی علی کورها	و یوم حیان اخی جابر

معاذ الله نشود تصور باطلی کرد که قائل این شعر قلاشی و عیاشی و معاقره شبانه با چنگ و چغانه وقتی بعشرت گذرانیده و در

شعر خودش افسوس ایام فسق و فجور دارد حضرت چرا شعر
چنین فاسق فاجر استشهاد کند مگر شعر قحط بود اگر سوء تعبیر نشود
ممکن بود گفته شود مقوله دومین از استشهاد و استیناس بآیات
کریمه بملاحظه و نظری باشد متمثل باشعار است که صدر و ذیل
و خصوصیت مورد ابداً ملحوظ نیست ظاهراً همین قدر که عرض
کردم برای کسانیکه هوش کافی و گوش کافی داشته باشند
کفایت کند پس اگر شخص متوسط الحال از عوام و مقلدین
نه کسیکه سالها است بدست تأیید مایه تسدید باقیه در ربقهٔ ذلت
تقلید از گردن بیرون نموده مجتهد و مقلد خود مشافهة بگوید
نه در غیاب که آقای مطاع لازم الاتباع در حضورت فاش

میگویم غیبت میکنم آنشبی که در محضر بنده دعوت عمومی بود و تمام آقایان و خوبان بذل قدم و حفظ رسوم کردند و تشریف آوردند فسجد الملئکة کلهم اجمعون شما چرا التشریف ورود ارزانی نداشتید از استشهاد باین آیه کریمه میتوان ایراد کرد که متشهد خود را هم دوش آدم صفی الله میداند و تسخیر با لله دعوی پیغمبری دارد دیگر آنکه حاضر در محضر خود را ملئکه خوانده یعنی همانطور که ملائکه معصومند آنان هم دارای مقام عصمت هستند و این هر دو کفر است ایراد سیم آنکه بعالمی بزرگ اسائه ادب کرده

بزرگش نخوانند اهل خرد	که نام بزرگان بزشتی برد

مگر کسی که بزرگتر از او باشد باید عوام مثل خواص بدانند

که مناقشه در استشهادات مثل مناقشات در امثال است جای تعجب
نه مکافحه فرض کنیم جماعتی از مسلمین و محترمین میخواهند سوار درشکه ها
شوند جوانی به پیر محترمی بگوید من بکدام درشکه سوار شوم آن شیخ
کبیر بطفل صغیر بگوید یا بنی ارکب معنا حالا از اینکلمه قبل یا بعد وما قبلوا
بارکن که جمعی از محترمین مؤمنین را نسبت کفر داده و حال آنکه
اگر ذیل آیه را هم میخواند ولاتکن مع الکافرین باز هم مورد
اعراض و اعتراض نبود علم الله کرارا به بنده و امثال
از بنده نفرمایشهای استادنا الاعظم اعتراض و تنقید متوجه
میشد که کاهگاهی در ضمن گفتگوی علمی تغیر و تشجر مستغیر بود و باکمال
تهدید و تشدید مقابله بجواب میفرمود بعد از طول مباحثات و خستید

روزه مذاکرات یکی از تلامذه خود میفرمود حق با شما بود مسئله همانطور بود که شما استنباط کرده اید این است معنی خلق عظیم و افق کریم این سؤال را خاتمه میدهیم بآیه کریمه ذلک تأویل ما لم تستطع علیه صبرا

سؤال نهم

اگر عالمی بگوید که من اعلم و افضل از فلان عالم معلومم زنده باشد الطرف یا مرحوم و شاید باندازه طرف اعتماد و اعتقاد اهل علم است که این قول ثقیل بر بعضی بلکه غالبی گران آید آیا گوینده گناهی کرده است و مستوجب عقوبتی و درخور صعوبتی خواهد بود

جواب

درصورتیکه مجتهدی خود را اعلم از مجتهدی بداند و از مقام علمی خود تحدیثاً للنعمة و تنبیهاً للامة بدون نفسانیت و خودستائی و با طرف مقابل بقصد توهین و بدنمائی چنین اظهاری کند البته راجح خواهد بود و گوینده مشفق و ناصح چنانکه بنده از حضرت گردون مرتبت مرحوم فاضل دربندی قدس سره شنیدم که میفرمود مرحوم شیخ انصاری طاب ثراه باید اصول فقه را پیش من تحصیل و تکمیل میکرد و گاه‌گاه وقتیکه صحبت از جواهر الکلام میرفت میفرمود که در خزانه مال از المنقوله جواهر بسیار و بشمار است نهایت بعضی قبول میکردند و برخی رد و جمعی هم بقول شیخ اکبر تمسک در توجه اول نی مثل ذر فی بقعة الامکان مالم یذده قائم البرهان

احتمال میدهند که لیس العلم بکثرة التعلیم والتعلم بل هو نور یقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده

گر رسد جذبه خدا معین	چاه ناکنده بجوشد از زمین

تصور فرمائید هیچ سلمان شرح جامی خوانده بود علم الاول والآخر و وصل الی الباطن من الظاهر

(سؤال)

اگر کسی بخیر مخصوص و شخص معین از علما و مجتهدین را اسم برد و تمجید و تأیید کند باین مضمون که من او را اعلم مجتهدین میدانم و اگر کسی با من دعوائی داشته باشد و کار بمرافعه و محاکمه کشد فقط مخبرا برای قضا با کمال رضا حاضر میشوم آیا این جمله مایه توهین بهیات

علمه و اساءه ادب بسایر مجتهدین سائلین در بلد نخواهد بود و
با کسی که توهین باهل علم کند چه معامله باید کرد

(جواب)

اگر گوینده مسلمان باشد نظر بدستور العمل الهی و تعلیمات رسالت پناهی
باید قول و فعل او را حمل بر صحت کرد و از اثمی که نتیجهٔ سوء ظن است
ترسید و اگر شبهه باشد باید از خودش پرسید کذب سمعک
و بصرک عن اخیک چراکه ممکن است گوینده مفصل با آن عالم
مفضل سوابق ارتباط و اختلاط داشته باشد و سالها در یک
مدرس و مبحث مشی علمی نموده و مصنفات فقهیه و اصولیهٔ او را مطالعه
و مراجعه کرده اگر گوینده خودش قوهٔ تمیز نداشته از اهل خبرت

شنیده اطمینان کامل دارد که او مجتهد و اهل حکومت
شرعیه و فصل خصومت است اثبات شیٔ نفی ما عدا نمیکند
و عدم الوجدان دلیل عدم الوجود نمیشود چه ممکنست اکمل و اعلمی در
شهر باشد بلغ العلی بکماله اللهم اسئلک بحق محمد و آله ان
تحفظنا من عین الکمال و تبلغنا الی عین الکمال و گوینده مفضل
آن اکمل را هیچ بمباشرت علمی برنخورده و یا برخورده و سرخورده
و سلیقهٔ اجتهاد و طریقهٔ استنباط او را مستقیم ندیده و کذلک احتمال
دارد که در زوایای خمول و خمود علما و حکمای بی نام و نشان
بسیار باشند که اگر علمای گوشه نشینان بگذارد که از کنج خلوت
سر در آیند و عرض اندام نمایند معلوم خواهد شد هر یک کنز مخفی بوده اند

و در زیر خاک خرابه خفته اند و امروز اجنبت ان اعرف گفته اند

تو ای از قدسیان اشرف	بنازان بر فلک زرف
که در اجنبت ان اعرف	عیان گیفز نهان بینی

و این تصور عامیانه را از مغز خود خارج کنید که انکار اجتهاد عالمی تا چه رسد بتفضیل مجتهدی بر علمای دیگر نه کبیره است نه صغیره و نه ترک اولی شاهد این مدعا آنکه بنده در اول تشرفیابی بمحضر مقدس استادنا الاعظم الاعلم طاب ثراه در ناحیه مقدسه سامرا با حضور همه تلامذه بعد از تفقد و اظهار مرحمت فرمودند در این مدت که در نجف اشرف مشرف بودید و در کربلای معلی شنیده ام مدرس آقایان و اساتید حاضر میشدید چطور دیدید.

عرض کردم علمای اعلام که نجوم سپهر هدایتند البتّه بایّهم اقتدیتم
اهتدیتم ولی بنده سر ابراهیمی کردم از ابتدای حضور در محضر
آقایان عظام فلمّا جنّ علیه اللّیل هر کوکبی طلوع کرد و پیش هر کس
بتعلّم شروع کردم هذا ربّی گفتم و او را استاد و مربّی تا اینکه پرتو
وجّهت وجهی بوجه مبارکه حضرت عالی متوجّه شده از همه باز
آمدیم و باو نشستیم برای اعتکاف این حضرت و التزام بمجلس
افادت عزیمت راسخه دارم با کمال گشاده روئی و اظهار شفقت
فرمودند پس چرا مجرّد آمده اید عرض کردم خواستم با تحصیل
اذن و اجازت حضرت عالی اهلبیت را بخواهم فرمودند عاجلا
بخواهید بفرموده اطاعت کردم بحمد الله تعالی در سایه توفیق و

و تایید تربیت آباء و حسن توجه حسین یگانه استاد در اندک زمانی مغبوط قصیده‌های آن حوزه مقدسه شدم

سیر زاهد هر مهی یک روزه راه	سیر عارف هر دمی تا تخت شاه

بهر حال اگر در زمان شاه سلطان حسین صفوی عقیده فلان اصفهانی این بود که آقای امام جمعه از میر عماد و درویش عبد المجید خط نستعلیق و شکسته را بهتر مینویسید حالا موقع ظهور عقاید مقتدر است

اینکه من گفتم بقدر فهم تست	مردم اندر حسرت فهم درست

(سؤال)

اگر مجتهدی بانفاذ الحکم کسی را تکفیر نماید و مردم بدانند که اساس این تکفیر مبنی بر شبهه کاریها و اغراض شخصی است وظیفه دستگاه

اجرا و تکلیف عوام الناس بیچاره چه خواهد بود مفصلا مرقوم دارید

(جواب)

اینمسئله طویل الذیل است بیان تمام شقوق و احکام آن رساله علیحده میخواهد یا چندروز نطق درسی مثل اینکه انکار ضروری دین و مذهب که موجب کفر و ارتداد است باید معلوم کرد ضروری در نزد کلفر تنها یا کفر هم باید ضروری بداند نستجیر بالله عنادا و الحادا انکار کند یا طوری مسلم اهل اسلام شود که منکر نتوانند اظهار جهل یا تصحیح انکار کند مثلا گوید نماز و روزه اصلا واجب نیست حاصل اینکه تکفیر کار بسیار مشکل خطرناکی است ملاحظه فرمائید ما نند علم الهدی سیدنا المرتضی رضی الله عنه و ارضاه طاب مثواه

با آن مقامات علمیه بمصنفات کلامیه وفقهیه میفرمایدکه حضرت جوادُ
علیه السلام از مدینهٔ طیبه بطوس بیامده اند برای تجهیز وتکفین حضرت
رضا علیه السلام و پاره استنادهای حیرت انگیز باثبات دعوای
خود میفرماید که اگر زمین بین المدینه وطوس بهم نوردیده شود باید
شهرها خراب شود و قیامت عظمی برپا گردد و نشده است یا خداوند
بقدرت کامله امام علیه السلام را در مدینه اعدام کند ودرطوس
اعاده الی آخرها قال رحمه الله علیه سید جزایری علیه الرحمه
سعر ضانه میگوید مگر سید علم الهدی قرآن را مستند گرنبوده اند
قصهٔ احضار تخت بلقیس که عفریت من الجن بمدت قیام از مقام
رسمی سلطنت سلیمانی وعده داد ودر عهده گرفت والذی عنده

علم من الکتاب بطرفة العینی حاضر کرد عالم نحریر دیگر از طرف

سید علم الهدی دفاع میکند و توضیح میدهد که سید المرتضی علم الهدی

از حدیث الامام لایغسله ولا یصلی علیه الا الامام چنین فهمیده که

تغسیل و تجهیز و نماز امام حق امامی است که جانشین مخصوص منصوص

اوست مثل الاولی بمیراثه اولی باحکامه که در احکام اموات در

کتب فقهیه معنون است بلسان علمی لایغسله انشا است نه اخبار

چنانکه آیه کریمه لایمسه الا المطهرون و ذلک الکتاب لاریب فیه

یعنی نباید دست ناپاک بکلمات قرآنیه برسد و نباید کسی شک و

ریب در این کتاب منزه از عیب داشته باشد وگرنه بقرآن

دستهای ناپاک رسیده و میرسد و مرتابین بسیار بوده اند و هستند

و جای آنها

وحال آنکه فعلاً میتوان گفت شاید بدرجهٔ ضرورت رسیده است
نظر بآیات قریب بتواتر که اگر در مشرق عالم امامی ارتحال
نماید و امامی دیگر که جانشین اوست در مغرب باشد خداوند
عالم جلّت قدرته ونفذت ارادته ومشیّته تسهیل خواهد فرمود
که امام حاضر بیاید وآن امام را غسل بدهد و نماز براو گذارد
مسموعات ومعلومات همه را اعاده نمیکنم وطول نمیدهم مقصود
اینست که هیچکس جرئت وجسارت نکرده که نسبت بسیّد مرتضی
قدّس سرّه اسائه ادبی کند یا نسبتی ناشایسته دهد مگر اینکه
بگوید خطا کرده است والبتّه سیّد علم الهدی دعوی عصمت
ازخطا نکرده است وخود در حیز معصومین من الزّلل معرّفی

نموده وهمه جا به پناه إلا ما عصمنی ربی رفته واصابهٔ سهم
فهم را از خدا خواسته شکر الله سعیه فی تأیید الاسلام و
اشاعة الاحکام بدیهی است از سلسله انبیاء سلف گذشته
عدد امام دوازده است وشماره معصوم چهارده از شیخ
انصاری استاد الاستاد قدس الله روحه الشریف پرسیدند
از ملا و مجتهد مسلم الاجتهاد اشتباه خیلی بین وخطای لیسی آشکارتر
سرمیزند فرمودند بلی بعد فرمودند ولی اگر ملا باشد محض
اینکه اگر کسی او را تنبیه کند اگرچه متنبه عامی باشد فوراً متنبه میشود
و اظهار امتنان اهل علم را در اینگونه موارد البته بسیار شنیده اید
چنانکه یکی از اجلهٔ علمای سلف کتاب حج تدریس میکرد عبارت

معروفه فقها که از لمعه متن اخبار مأخوذ است ویستحب

لاهل الجده جده بر وزن عده که بکسر جیم وتخفیف دال است

بفتح جیم وتشدید دال خوانده وتصور فرموده بود برای

ساکنین شهر جده استحبابی مخصوص ومنصوص دارد که هر سال

بایدحج بگذارند ومدتی اینمسئله را مذاکره میکرد که اگر بواسطه

نزدیک بودن شهر جده است شهر طائف خیلی از او نزدیکتر

بمکه معظمه واقرب الموقعیت است بعدالتیا والتی نه اینکه

تصور رود فقیهی کهن جامه تنگ دست مثل بنده بلکه یک

آخوند مبتدی پست در پایان مذاکرات از پائین مدرس

بحضرت مدرس عرض کرد آقا شاید جده باشد نه جده

استاد با انصاف فرمودند خدا اجرت کند و وفقک الله چرا زود
نگفتی تا ما از زحمت بیحاصل آسوده شویم این بود بیان احوال و
اخلاق مجتهدی که راستی براستی استحقاق مداخله در معقولات
داشته باشد وگرنه یک عامی خاسر و جاهل قاصر مثل یک کلب
غیر معلّم بر عالمی یا بر مسلمی مسلّم حمله کند و نسبت کفر و تهمت ارتداد
بدهد اصلاً قابل اعتنا نیست کعفطة عنز او ضرطة معز واللّه
بر عوام هم این مطلب معلوم است تا چه رسد بخواص خواص
حالا آمدیم بجواب سؤال که خالی از اشکال نیست درست توجّه
کنید و بجهات و نکات سخن رانی نه یاوه پرانی التفات فرمائید

نه هر کو برفراز منبر آید	ز عهدهٔ نطق همچون من برآید

خیلی واضح و پوست کنده بزبان ساده بازاری که نباشد تورا دل آزاری عرض بکنیم فرض کنید مانند میرزای قمی و حاجی کلباسی و شیخ انصاری قدس الله اسرارهم حکم قطعی بنی از یک طرف لازم الشرف صادر کردند که نظر بشهادت شهود بالغة حد الشیاع و الاستفاضه ثابت شد که فلان بن فلان که سالها با ملایک دمساز و در پرواز بود و در انجمن سریه ملکوتیان بلند آواز تبین انه کان من الجن ضال مضل مخرب شریعت مقرب بدعت بدخواه دولت جانکاه ملت فاسد و مفسد مارد و ملحد واجب القتل مهدور الدم است آن شیطان را از مسجد برانید و بمجلس نخوانید الی آخر الحکم و الله خیر الحاکمین ای عزیزان ناصیران

با تمیزان الّا تطغوا فی المیزان موازین شرعیه را در طی این مرحله و نشر این مسئله برای ارشاد عوام النّاس عرض میکنیم ممکن است که این حکم مطاع لازم الاتباع بخبط و خطا صادر شده باشد البتّه متغیّر و متحیّر نشوید و فردا آقایان تجّار کیسه را تحریک نکنید که دکاکین بسته و مساکین خسته غافل از اینکه الفتنة اکبر من القتل که بنائب امام علیه السّلام توهین شده واعظان کابین جلوه در محراب و منبر میکنند باید گریبانها بدرید و دستارها بزمین بزنید و نعره ها بآسمان استمدعا دارم ملهله عربی و لولهٔ بی ادبی متروک اذا قرئ القرآن را نخوانده ام انصتوا نشنیده اند و لهم آذان

لا یسمعون بها بدان ایدک الله تعالی فی الدارین که نایب

خاص امام علیه السلام هم جایز الخطاست و اصحتر عرض کنم نایب

در حکم منوب عنه است فقط از همان حیث که نیابت دارد نه در

جهات دیگر مانند وکیل که در ما وکل فیه قائم مقام موکل است

نه در تصرفات دیگر باید اعتقاد کرد امام سهو و نسیان ندارد

نه در احکام شرعیه نه در موضوعات خارجیه نایب هر که غیر معصوم

باشد البته چنین نخواهد بود نایب خاص فرض کن با کمال علم و عمل

و محترز از وجوه قمن یعمل نعوذ بالله من النسیان و العصیان و الزلل

حالا اگر گفتیم خون امام پاک است باید گفت خون نایب خاص

امام هم پاک است لا اله الا الله

پاکی است اما ندانم پاکی است	این چه ناپاکی و چه بی‌پاکی است
یا علی برکش تو آن شمشیر تیز	خون ناپاکان و بی‌باکان بریز

از تاریخ قدیم حرفی نمیزنیم فقط از عصر حاضر پیش آمدی را یاد آوری میکنم در دوره دویم مجلس شورای ملی که بنده از طرف اهالی مازندران جزو مبعوثین رسمی بودم بواسطه سوء استعمالی که بعضی از مشروطه خواهان و تجدد طلبان کردند و القای شبهاتی که بآیات الله مشروطه خواه شده بود از طرف آیة الله خراسانی طاب ثراه حکم اکید تلگرافی و کتبی صادر شده بود بر فساد عقیده وکیلی محترم و لزوم اخراج او از مجلس مقدس اعوذ بالرحمن منک اگر اسم ببرم ولی از آقایان استعلام

عاجزانه میکنم البته اجمالا شنیده اید دو وکلای محترم دوره ثانیه مسبوق شدند که آن حکم در مجلس علنی خوانده نشد و بعد اکبرا نیامد بلکه در مجلس سری هم خواص مطلع شدند و الان بکار کان سپرده اداره مباشرت گردید معاذالله وکلای عظام در لزوم اطاعت حکم مجتهد مسلم اعلم تردید و تأملی داشتند بجز این میتوان محمل صحیح برای عدم اجرای آن حکم تصور کرد و البته همین است که معلوم شد شبهه کاری در سانس وکیل محترمی را که دارای جاهت ملیه بوده است دهشت در پیشگاه یک مجتهد دآیة الله متهم کرده اند و حکمی بخطا صادر نموده اند که اجرای آن دونه خرط القتاد و مولد بسی فتنه و فساد خواهد بود با اقتضای

باقتضای الحاضر یری ما لا یری الغایب حکمی مطاع از مجتهدی
واجب الاتباع متروک الاجراء ماند و کسی نگفت و نیاشفت
که خلاف فلان مادهٔ قانون اساسی شد که اگر فساد عقیده در
کسی معلوم شود بحکم مجتهد جامع الشرایط الی آخر
چنانکه از همان مقام مطاع حکمی صادر شد مؤکداً در رفع عذاب
مُبرم و استشهاد بکریمهٔ لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا

و بموقع اجرا نرسید

فی غرهٔ شهر ربیع الاول

۱۳۳۵ هجریه

هو العزیز

(الموعظة الحسنة)

رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی
یفقهوا قولی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی خلق الانسان وامره بالعدل والاحسان
واکرمه باللسان وعلمه البیان وجعله صورة معانی الغیب
والعیان والاف السلام والروح والریحان علی من شرفه
الخطاب المستطاب ومن علیه وقال وکذلک اوحینا الیک
روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان الذی
صدع بما امر وما زلت قدمه من صراط الاستقامة وقال ربنا الله

و حلالی و حرامی ثابتان الی یوم القیمة لا تبدیل لکلمته و لا نسخ لشریعته و ختم به باب النبوة فهو خاتم الانبیاء و المرسلین و الصلوة علی آله المعصومین المظلومین حجج الله علی العالمین و اللعنة الدائمة علی ظالمیهم و معاندیهم الی یوم الدین و بعد فقد قال الله فی محکم کتابه و مبرم خطابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان و الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله

معاشران گره از زلف یار باز کنید	شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید
حضور مجلس انس است و دوستان همه جمع	و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید

البته اخوان الصفا و برادران طریقت ایدهم الله اجازت میدهند که پیش از

شروع در تفسیر آیه کریمه یک مقدمه نافعه با بیانات مختصره جامعه

تقدیم و تقریر نمایم و آن اینست که اگر ممکن بود که بی توسط زبان

و بدون احتیاج باین ترجمان مقاصد قلبیه و مطالب مقصودیه

شخص بطرف مقابل مفهوم و معلوم میشد بعبارة اخری قلوب

بدرجه با صفا و براق و مطلع نور اشراق باشد که مانند مرایای

متقابله فوراً مقصود قلبی و مراد غیبی انسان در خاطر طرف مقابل

منعکس میگشت ما کذب الفؤاد ما رأی یعنی مخابره بی رابطه

سیم نسیم و پیغامی بواسطه نسیم ظهور کند که آدمی بی نیاز باشد

از امتداد رشته مشاء هماز یا بادیه پیمائی بادپائی و شاه غماز

البته هیچ سوء تفهمی و راه توهمی مایه تهمت و آیه زحمت نمیشد چنانکه

در کلام ایزد بیچون که وحی منزل است بحکم ضرورت همینکه معانی
نورانیهٔ قرآنیه در کسوت الفاظ خود نمائی مینماید ناگزیر محکمات
و متشابهات دارد و این از محدودیت نشأه حروف است
که بحر بی پایان معانی را بمنزلهٔ ظروف است فسالت اودیة بقدرها

معانی هرگز اندر حرف ناید	که بحر بیکران در ظرف ناید

بلکه در افعال هم مثل اقوال بیک ملاحظه محکم و متشابه میآید که
باید متشابهات را راجع بمحکمات کرد از آنهم بالاتر و واضحتر عرض
کنم محکمات صریحهٔ آیات کریمه را ملاحده و زنادقه بسوء
تاویلی یا قبح تفسیری یا بذکر تبدیل و تغییری در مقاصد لغویه
و مطالب لغویهٔ خود استشهاد و از کتاب الله استمداد مینمایند

یزید علیه اللعنه میگوید

ما قال ربک ویل للذی شربا	بل قال ربک ویل للمصلینا

مثل آنکه مسلمانی را از ادای نماز ممنوع دارند که خداوند

فرموده است لاتقربوا الصلوة

ولاتقربوا ادر گوش کرد	وانتم سکاری فراموش کرد

وقتی یکی از فضلای معاصرین و رفقای معاشرین بر بنده وارد

شد وایرادی بارد نمود که چرا کتاب ضلال و مایه اغوا و اضلال

در منظر و محضر گذارده اید پاسخ گفتم از نقطه نظر اخلاق

وحفظ آداب بشما عرض و اعتراضی نمیکنم که چرا بعادت

ایرانیان بی اجازت صاحبخانه کتابها بلکه کتابهای انباشته

بروگذاشته را مراجعه و مطالعه میفرمائید فقط رفع شبهه

مینمایم که حفظ کتب ضلال برای علما که میدانند و میتوانند رد

بنویسند بالمعنی الاعم جایز و مباح است و مقرب صلاح و فلاح است

در حق من شهد و در حق تو سم	در حق من مدح و در حق تو ذم

کتاب الابرار که یکی از مصنفات عالیه اسلامیه من است در رد

متمهدی پنجابی بلکه هر خرپوش پنجابی نوشته ام و در هندوستان

بطبع رسیده است آیا ممکن بود بدون محافظه و ملاحظه آن اباطیل

و خرافات رد بنویسیم کار پاکان را قیاس بکار ناپاکان نباید

کرد این سخن بتدریس ادریس آمده است اول من قاس ابلیس آمده است

علاوه خوب است در آخر کتاب رباعی را بخوانید که در زیر تو گلها فی

منحوس نگاشته‌ام وآن رباعی این است

در دعوت باطل چه بری رنج گهی … الباطل مذهب جفا گر بد
لعنت ز خدا باد بهر مدعی … از صبح ازل گرفته تا شام ابد

انسان همه جا و با همه کس نباید عجول و جهول باشد و خاطر دانشمندان را
ملوم و ملول خواهد بالجمله باسواد محترم و بی‌سواد محترم از گناه
بنده و اعتراض خود درگذشت   و از همین سرچشمه آب میخورد
حکم حمل فعل مسلم بر صحت یا حدیث کذب سمعک و بصرک مثلاً
شخصیکه بر فطرت اسلام است و مسلم مسلم اگر با تذکر و تدین حدیث
لا نبی بعدی بگوید فردوسی و انوری و سعدی پیغمبران شدند
بدیهی است که نبوت اصطلاحی این سه تن را نمیخواهد اعلان کند

درست توجه فرمائید لا اله بتنهائی کلمهٔ کفر است وقتی الا الله ضمیمه و تتمیمهٔ آن شد کلمهٔ توحید میشود وقتی گفته ام

ای دو روز زاهد ریائی خام	باطنت گرگ و ظاهرت شاة است
لا بگفتی و لیک تا الا	دیر ماندی و لای تو لات است
لا اله توئی منم الا الله	فرق من با تو نفی و اثبات است

معروف است واعظی خوش آواز با لهجهٔ دلنواز وارد شهر یزد شد بوعظ صحیح و لفظ ملیح جذب نفوس کرد بازار همکاران کاسد و خیالها فاسد از نتایج خاطر عاجزانه است

اعوذ برب الفلق من بخوانم	ز هر ما خلق می پناهم بخالق
بشان رقیبت و من شر حاسد	بشام فراقیت و من شر غاسق

هرچند بکار بردند که آن بیچاره را در نظر عوام مردود
ابواب آسایش بر او مسدود نمایند کارگری بدستشان نیامد
تا آنکه یک روزی در منبر موعظه که قبایح ظلم و مدایح عدل را
بیان میکرد حسب الاقتضا مصراع معروف را استشهاد کرد بخواند
خواند می بخور منبر بسوزان پیش از آنکه آخر مصراع را بگوید
سرفه و سکته طولانی عارض شد باغوای حاسدین آن بیخبران از
پاس دین و مردم گزنده تر از کژدم آزارش کردند و از تکلم
بیزارش نمودند که این مرد شراب را تحلیل کرد و رسم زندقه را
تجلیل در مشهد مقدس حاضر بودم که مرحوم حاجی ملا اسمعیل واعظ
معروف در ارذل العمر که از صد گذشته بود آن شیخ منحنی و شاخ منشی

روزی باصرار مردم بمنبر رفت و آیهٔ کُتبَ علیکم الصیام عنوان

کلامش بود در کمال فصاحت و ملاحت احکام صوم را شرح داد

من جمله گفت کسانیکه روزه از آنان ساقط است بقول فقهاء جمیعهم

و همه یعنی زن خیلی پیر و مرد بی اندازه مُسن چنانکه بنده خودم

چند سال است که روزه نمیگیرم اشراری که خود را جنداُللّه

مینامیدند اجماعی کرده بحکومت رفتند و خصومت کردند که

این پیر ملحد زندیق عَلَنی در منبر اعلان کرده است که مردم روزه

نگیرند و نماز هم نکشید من هم نمیگیرم و نمیخوانم ایالت خراسان

بمن نوشت کفر گفتن حاجی تازگی ندارد و لی شنیدن و سکوت

شما خیلی عجیب است جواب نوشتم باور کردن و احتمال

صدق شما عجب است بهر از زحمت و ابتلا رفع تهمت دهم اگر دیدم بجا جهی گفتم در دستخط شما را او رجوانی تکفیر کرده من طفل صغیر بوده ام از خدا میخواهم که آن همه بهمه هم مستفید باشم تقولوا بهانه جوئیها و فسانه گوئیها باشد خندید و پاسخ داد که بر عکس ولکم فی اسوة حسنة برسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت مرام را برحمت و رنج داخل اسلام میکرد و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست بمؤمن حتی با منافقین معامله موافقین میفرمود و بشاه ولایت نماینده راه هدایت امر و وصیت نمود که تا صورت اسلام محفوظ است جهاد اکبر نماید و ذوالفقار در نیام باآنکه آنجناب بس نیام زیرا که حقیقت از همان مجاز تولید شد مختصر کنم و علی الله التعجیل

آن قدر باید اطاله نشود که از نتیجه باز بمانیم و میمانیم بعون الله
تعالی در نظر دارم که با مساعدت و حسن معاضدت بزرگان
جلیله علوم و اوقاف که الحق شخصی است با اخلاق حسنه دارای
ملکات ستوده و نسبت بارباب معارف مشوق و مسار متجلله
هر صفت نثر بدیعه که با کلک و بنان بجای نطق و بیان که خدمتی
بعالم علم تفسیر و مکارم اخلاق و محامد آداب و تجدید احیای
ادبیات ایران کرده باشم و طرز و طور تقریر و نکات چیز
نویسی و تحریر را همگنان بیاموزم با اینکه لهجة الناس لا تضبط و رضاء الناس لا یملک

هرچه ترا در دل از خاطر گذرد	ضبط خود طر کنند و ثبت دفاتر

و کمتر هدف سهام فحش و مرثیه باشم حالا میرویم بر سر سؤال

از جواب مقدر و تصفیه خاطرهای مکدر که کمان کرده اند بنده
حرفی ناسزا گفته ام و نطقی نارسا دعوای عصمت کفر است و نستجیر
بالله منها ولی با توسل بذیل معصومین علیهم السلام امید وارم
خبط و خطائی اساسی نکنم الا ما عصمنی ربی تعجب میکنم با آنکه کرار اعراض
کرده ام و التماس نموده ام که اگر بسمع بعضی از مستمعین سخنی گران
آید و طاقت تحمل قول ثقیل نداشته باشند خودم حاضرم که توضیح
بدهم یا معترض را اقناع و اسکات و مدعای خود را اثبات مینمایم
با قسر اتقصور کرده از سائل محترم مع الافتخار عرض امتنان خواهم
کرد هم سوآل از علم خبر دهم جواب فوق کل ذی علم علیم یا لیت
ناسپاسی قیقه ناشناس قل اعوذ بخوان برب الناس

بوگه وحشی پذیرد استیناس که نمیدانم از کدام وسته گوک شده بود ثانیه تأمل واستماع میکرد واگر شبهه از کلمات متشابهه داشت بمحکمات بیانات دفع اشتباه وقطع التباس مینمود وقتی حسب الاقتضا گفته ام

از طره طرار تو در تشویشم	زد عقرب آتش بدل بزاران نیشم
صد ساعت من چشکش دحلت اگر	از مهر دقیقه بیایی پیشم

خداوند هر گمراهی را هدایت مستحق فضل وعنایت خود فرمایاد

آن یکی واعظ چو بر منبر شدی	ظالمان را دعاء خیر آمدی

برادران ایمانی اخوان روحانی در پیش اهل اسلام بلکه در نزد ملل منصفه عالم که قرآن عظیم الشان اشرف والطف کتب

سماویه و مهیمن بر جمیع صحف مقدسهٔ الهیه است فیه تفصیل
کل شیٔ و خداوند منت کلمه در این کلام متین و کتاب مبین
هر چیز را احصا فرموده و نسیان و تفریطی ننموده و ما
کان ربک نسیا ولی سخن در اینجاست که متأسفانه ملاحظه
میکنیم سوء استعمال امتی که خود را حمله قرآن و حفظه فرقان
میدانند کار قرآن را بجائی رسانید که عامه و خاصه را
از فوائد و موائد این مائدهٔ آسمانی محروم و ممنوع کرد
و بکلی بنقیض مقصود و برعکس علت غائی ظهور نمود مثلا حقتعالی
منت میگذارد و باید منت پذیر بود واذکروا نعمة الله علیکم
اذ کنتم اعداء فألف بین قلوبکم بعضی دون بعض همت از این آیت

وسیله رفاق را ذریعه نفاق کرده بعد از رحلت حضرت ختمی مرتبت الی یومنا هذا چه اهواء باطله و آراء عاطله و شرایع مختلفه و مذاهب متشتته از این شرع قویم و صراط مستقیم بیرون آمد و آنقدر اوهام و اباطیل و حجب و غواشی بر جوهره شرع ساده صاف و سهل سمح پوشانیدند که روح دین و هیکل آئین مختنق و متواری گردید حسبنا کتاب الله گفتند ولی از کسی که مفتاح قرآنی بدست اوست و بیده مفاتح الغیب اعراض کردند چون اغماض از حقیقت نمودند ره افسانه زدند یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا بظاهر کتاب و متشابهات قرآن هرچه خواستند بافتند

وفی الحقیقه قسمت آن عظیم را ملعبه جهال و اراذل خواستند
و در تاویل و تفسیر قرآن بدون رویه و فکر و سؤال از
اهل ذکر حرفهای رنگینک گفتند وقتی در کتابخانه مصر
بکتاب تفسیری مطالعه و مراجعه میکردم دیدم مینویسد
در ذیل آیه واصنع الفلک باعیننا که علت استخلاص
کشتی نوح از طوفان و استقرارش بکوه جودی چهار
اسم بود که از چهار خلیفه که بچهار حرف بسفینه نقش شد
بود عبدالله ابوبکر عمر عثمان علی و کلمه اعین
یعنی چهار عین که ابتدای اسماء خلفای عظام است
انصاف باید داد و بر مظلومیت قرآن باید مثل ابر بهار گریست

که با این ودیعهٔ گران بهای رسالت چه اهانتی و لعن
حق نمای آلهی چه کرده و میکنند و خواهند کرد و بنده
در اثبات مظلومیت قرآن رساله علیحده ایست شاید
بطبع برسد و نشر شود میخواهم عرض کنم بعضی از بیانات
در تأویل و تنزیل قرآن لامشاقه فی الامثال و التمثیل
مثل تحقیقات و تدقیقاتی است که در اشعار خواجه حافظ
مینمایند هر کس بخیال خود و میل و آرزویش توجیهی و بیانی مینماید
که روح خواجه حافظ ابداً راضی بآن ترهات و طامات نیست
کرارا العرفای معاشرین ظرفای معاصرین عرض کرده ام
در حل و عقد شعر شاعری فرضاً خبط و خطائی شود منسوب بآن شاعر نیست

ندارد منفوریت و جدائی خواهد آورد ولی با کلام خدا که ظاهر
انیق و باطنه عمیق نباید مسامحه و بی مبالاتی کرد و برای
خاسر و فهم قاصر تفسیر و تأویل نمود خیلی مضحک است بنده
جوئی یا فضله گوئی در مجلس ادبا و عرفا افاده مرام کرد
و اراده مقام گفت امروز در حمام دوش رفته بودم متذکر
شدم که واقعاً خواجه حافظ لسان الغیب است تخمیناً هفتصد سال
پیش خبر داده است دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند
یعنی درب میخانه را آب پاشی میکردند بدوش معمولی حالا
بنده متأثرانه گفتم استدلالات اهل بدعت و ضلالت بمحکمات یا متشابهات
قرآن کریم مثل همین افاده و استفاده است که از شعر حافظ منظور شده و آخر حافظ و هو حسبهم الرحمن

اگر بنا باشد که مبنای استنباط را باین اساسها و قیاسها بگذاریم
میتوان گفت رجماً بالغیب نه کشفاً للغیب که خواجه خود در بیت
بنده پروری داند در مطلع غزلی از دبیل الشریعه را دشته بیل البحر
توصیه نموده جائی که فرموده بنده طلعت آن باش که آنی
دارد مگر نه (آن) بزبان فرانسه همان معادن محبوب و مرکوب
مرغوب اردبیل است سخنم دگران را بخنده آورد و مرا بگریه
فلیضحکوا قلیلاً و لیبکوا کثیراً چه باید کرد ذلک مبلغهم من العلم
قصه کوته کن که رفتم در حجاب تتمه بیانات عالیه و مواعظ
حسنه بمجمعی دیگر حوالت میشود بحول الله و قوته
اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

(آن) بزبان فرانسه الاغ را گویند

(رباعیات)

در ولادت باسعادت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله

(بی نقطه)

سرّ صمد و سرور سرمد آمد
سالار همه اهل دل احمد آمد
احمد احد و واحد روح اسما
الله در آمد محمد آمد

در نوزدهم رمضان متأثرانه گفته شده

تو حق مبین و کس نیارد دقت
دق در خور آنکه ناشناسد حقت
روزی که شکافت ابن ملجم سر تو
شد حشر بپا اذا السماء انشقت

در نجف اشرف گفته شده

گفتند که کعبه یا نجف راست شرف
گفتم که ز کعبه نجف آمد اشرف

گفتند مگر نه زاده از نام قریش است ‌‌ گفتم که مگر نه زاده لؤلؤ ز صدف

در قم گفته شده

آن دختر موسی که فلک درگاهش ‌‌ از مادر علیست قدر و شرح جاهش

با مرده دلان بحضرت معصومه ‌‌ احیا شدگان قم باذن اللهش

وصف الحال

زاهد تو گمان مبر که من گمراهم ‌‌ بالله که تو غافلی و من آگاهم

تو نفیی و من اثبات دوان در پی تو ‌‌ چون در پی لا اله الا اللهم

در قدمگاه راه خراسان حسب الاقتضا گفته شده

کارم ز قدمگاه بدلخواه شود ‌‌ سر منزلم ار مطلع آن ماه شود

با پای رضا قدم گذارد بسرم ‌‌ بگذارد تا سرم قدمگاه شود

از رسالهٔ شریفهٔ ظریفهٔ خطرات النفس و ثمرات الحجب التقاط شده برای نشاط خاطر ارباب فضل و ادب درج افتاد هرکو شنید گفتا لله در قائل

أیَا الطبیب احبائی اطبائی	کیف الدواء ودائی من اودائی
اما تری رحماء القوم من حسبی	صاروا جمیعاً الدائی اشدائی
وذو الصغینة غمازی بما سبی	قد ابتلیت بوشاء وشاء
وکان یضحک ضحاکاً بعیقد بی	ابکی وتلدغ احشائی برقشاء
واحسرتا عطشی یوما بشرته	وما تیسر اظمائی الی ماء

ایضاً از تخمیس قصیدهٔ طغرائی که حسب المناسبه مرقوم داشته اند درج افتاد

في الزوراء

الدهر ارزلني الدهر ارزلني	قد ابتليت بجبار وذوي الفتن
يا رب فارحم وبلغني الى وطني	فما الاقامة في الطهران لا سكني

بها ولا ناقتي ولا جملي

اشكو الى الله من قوم لقد سرعوا	الى الفساد وما جاهم الورع
فعلت والقوم في التوهين قد شرعوا	مجدي اخيرا ومجدي اولا شرع

والشمس راد الضحى كالشمس في الطفل

در رثای مرحوم خلد آشیان آقای حاجی سید حسین نایب التولیه

سرکار فیض آثار طاب ثراه از نتایج خاطر الهام مآثر آن حضرت

وفد الحسين الى الرضا بسابه	طوبى لموفده وحسن ايابه
يا آل ثابت اثبتوا في رزء من	بلغ العلى بجلاله ونصابه

أصل المعالي ثابت في داره … والفرع منه ثابت بجنابه

طلب المعالي فارتقى بسنا بها … فله العلى بمشيبه وشبابه

قد عاش بالشرف الأصيل مجاهداً … والمكرمات ترى طراز ثيابه

للهاشمي الكسروي مخائل … في الملك والملكوت في أنسابه

شجر المفاخر إذ بلته يد القضا … أبقى التسلي في بقاء أعقابه

المطمئنة نفسه رجعت إلى … روض الرضا روحي فداء ترابه

ما غاب هيكله الشريف وقبره … في قلب من والاه من أحبابه

يا نائباً لولاية الحرم الذي … جبريل فخراً صار من نوابه

قرت الحجابة في حريم أمين … روح الأمين بعيد من حجابه

حكى لك الشيخ الرئيس مؤرخاً … وفد الحسين إلى الرضا ببابه

١٣٢٥

تسدیس قصیده انوری است از نتایج طبع نادره گوی خاطر الهام مآثر الحق داد سخنوری و حق انوری ادا نموده

حد همین است سخنگوئی و زیبائی را

یاوه گوئی فتنه جوئی فاش گفت و منبری
بنده کاو را بر موالی طراز قنبری
کارزه مشروطه و قانون شده ستم گستری
بدسگالی گفته داد دعوی پیغمبری

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبری
از نفاق تیر و کید ماه و مکر مشتری

چرخ با مرد هنر هر روز زنده و بی حیاست
تا بجای سفلگان شان مسند این جاگستری است
کار آب نافع اندر مشرب من آتشی است
دختران اختران را شب بزیب آذرشبی است
اهل دانش را نصیب چیست بی آسایشی است
شان خاک ساکن اندر مسکن من صرصری

دست طبعم مجمع البحرین زین دو بار | قلم و نثرم لؤلؤ و مرجان فشاند بر کنار
نشأت من علم زد چون جواری در بحار | نوح عصرم مانده اندر چار موجهٔ غم دچار

آسمان بر کشتی عمرم کند دایم دو کار
گاه شادی بادبانی گاه اندوه لنگری

دشمنانم رستند تا بر من هستمند | بر فلک تازم سمند و بر ملک یازم کمند
طایر عرشی مطارم قید زمین مانده نژند | قهر بند دهرم و در ملک اندوه شهربند

گر بخندم و آن بهر عمریست گویند زهر خند
ور بگریم و آن شبانروزیست گویند خوگری

نار نمرودی فسرد افسرده بن آذرکده بهشت | خسرو ایلبارسم من عمرم بجز در برگذشت
سرگذشت خویش میگویم که آب از سر گذشت | دورهٔ آن پادشاهان همسر پدر در گذشت

معصفری یکرد و دستارم بسروان گذشت
بلندر دبر طیلسانم تیز دو ر معجری

زاغ و کرکس راست از گردون طول حیات
کار عقابین غراب البین بلبل را ممات

لیک طاوس و هما را آرزوی مات وفات
از دو رنگیهای بوقلمونیش یارب نجات

روزگارا چون زغن عنقای نیامنوی شبات
چون زغن تا چند سالی مادگی سالی نری

با قلم ذوالنونم و ریب المنون آید مرا
رنجهای درپی از گردون دون آید مرا

ذوالنونم تهمت از عیب المجنون آید مرا
زین مخنث سفلگان انده فزون آید مرا

به بر سی از جهان زانی که چون آید مرا
همچنان از بازگین کردن امید گوهری

از حقیقت غافلی حق ناپرست از دوغ مست
تا کی کوکنار و کلک برداری دست از بند و بست

این مجازی هم مجازی و طبیعت را که هست
با فلک عهدت جوری او نباشد تو ز دست

از ستمهای فلک چند آنکه خواهی گنج نیست
واثقم زیرا که با من هستم بدین گنبد درحی

شد ز جنت همره آدم بجهان آمده است
میوه مشروطه هر جا عدل آن جا آمده است

اثم و خمر از سوره ... شیطان آمده است
بر بیان بار ز قانون ظلم و طغیان آمده است

گوییا تا آسمان زیر ستم دوران آمده
داده اند یک مشت شنفر را قطبی بلا را محوری

من بهر عصری عزیزم عزت از دور مرا
کمر دم زنی بعد پرورش قیصر مرا

هست در اسکندریه فخر اسکندر مرا
غنیم مردی که چون برآمی بقیصر از در مرا

گر نگرداند به پهلو هفت کشور مر مرا
یکتن از مردم نگوید کاز کدامین کشوری

چون قل الله ثم ذرهم از نبی آمد بفال
رو بیثرب رفتم و گفتم نبی را عرض حال

پیرو هجرا جمیلا هجرتی کردم خیال
سوی ری برگشتم و برگشته اختر در وبال

بعد ها کاندر لگدکوب حوادث چند سال
بخت شورم خنجری کرده است و دورم خنجری

انوری را تیره کرده طبع انور هجو بلخ
شور و شر برپا نمود آشوب محشر هجو بلخ

طبعیان را خیره سر کرده است تکفیر هجو بلخ
تا کسی بلخی هجا گفتم نه دیگر هجو بلخ

خیر خیرم کرد صاحب تهمت اندر هجو بلخ
تا همی گویند کاو نغمت آمد انوری

یک مسلمانرا بجای حجت دین نام کرد
حجة الاسلام را عیب ابله‌دان که گرد

با مسلمان او چه با پاکی دامان که کرد
زشت گوئی از مقدس حوزه ایمان که کرد

قبة الاسلام را هجو ای مسلمانان که کرد
حاش لله بالله ار گوید جهود خیبری

تا چکامه انوری را من مدرس خواستم
نور مستورات را تابان ز مدرس خواستم

فکرهای بکر را بیرون ز مجلس خواستم
حور مقصورات را زی قصر اقدس خواستم

زیب ایوان ملک زین نظم نورس خواستم
تا بداند اعتزالی شیخ دارد اشعری

در موقعی که حسب الاقتضا اجازت نامهٔ علیین مآب
خلد آشیان حضرت حجة الاسلام سید العلماء الاعلام

میرزای شیرازی قدس سره بملاحظه نقشگینین حضور بهرام التیام سعادت منظور اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه سلطان پناه ارواحنا فداه تقدیم میشد این چکامه نغز بدیع را که در روانی آب زلال است و نماینده سحر حلال ضمیمه نمودند

زین خط حسن از قلم حجة الاسلام | آن عالم نحریر بهین قدوه اعلام
استاد همه مجتهدین آنکه از او دین | از روی زمین بر فلک افراشته اعلام
شیراز بدو مفتخر آنگونه که بطحا | شد مولد پیغمبر و بر جمله قری ام
من راست اجازت که ببرنیه دانش | امروز کنم فخر بیک سلسله ارحام
چونانکه مرا فخر ز شاهنشه ایران | احمد شه قاجار که کارش همه بر کام
اورنگ جم و ملک عجم دین عرب را | زو رایت فخر و شرف و آیت اعظام

گویند به ثالث خورشیدی و عید … وین گفته بر باخردان نیست باندام

خورشید گرفتار کسوفست ولی شاه … آن ماه که هرگز نشود تیره باعوام

شاهنشه دین پرور با شید نه جمشید … جمشید کجا داشت چنین جام خوش انجام

از باده پاک است نه از زاده تاک است … آن شاه که شه راست از و مستی هر جام

از خم غدیر است نه از خم عصیر است … آن باده که از گردش این انجم و اجرام

زان خمر طهوری که دهد ساقی کوثر … در سکر حلالست شهنشه همه ایام

آن هیکل توحید که با دو ید بیضه … بهدست نبی جمله بپیراست ز اصنام

الکل لکم دینکم آنکس که بخواند … داند که علی داده بدین نعمت اتمام

آن حیدر کرار که جستش نه که گوئی … چون قسوره لیث است چو خصم خام با جام

یا چون حمر وحشی است زده تک قدم … از وی بگریزند چو گور از بر ضرغام

حالته که اگر از طرف سهی قهرش — بر نیستی عالم هستی فتد ابرام

بر لوحهٔ اثبات نشاند رقم محو — بر صفحهٔ هستی بکشاند خط اعدام

جمعی که بر او پیش فنا ذره شد و بیش — مانند صفرند و فنا زینده اقدام

تا با چو تو را بخت جوانست و خرد پیر — پیوسته تو را توسن اقبال بود رام

هرچند که در این دورهٔ مشروطه نیابت — آسان نباشند قوی پنجه نه آرام

امروز که آشوب فتن در همه دنیاست — امید که از فتنه زیند ملک تو آرام

ای شاه رعیت همه اغنام الهند — گردد بهت خداوند تو را راعی اغنام

هرچند غنم منعم بار دشود از گرگ — مشغول شبانست که غافل نشود از نوام

خوش گفت خلیفه بره گیتی شیرا کی — گر یاوه شد از نقص یک اعرا گمنام

تا اینکه بگویند شده طعمهٔ گرگی — وجدان همان گمشده بر دست من وام

تو طفل خدائی و خدا ظلم نخواهد — خوان آیهٔ ما ربک بکرامی بظلام

یک قصه بعرض تو رسانم که بتهمت — اندر گلوی خصم فتد غصهٔ انجام

یک حجت با وجه کشم بر رخ اعدا — گر حجت بی وجه عدو کی شود الزام

چلسال ازین پیش تو را حجت — آن ناصر دین شاه دل آگاه نکونام

چون دید مرا حجت اسناد نبوده — بر وجه حسن واضح روشن نه بابهام

از روم کی حق است مرا تا بنفرا — پیرایهٔ اکرام بسرمایهٔ انعام

با مهر همی جایزهٔ قبلهٔ عالم — زی قبلهٔ هفتم چو شدم عازم احرام

من را بخراسان چو خور آسان نقش است — یرلیغ همایون شد تبلیغ بحکام

تا اینکه مرا حاکم شرعی بشناسند — انفاذ نمایند ز من جبا دره احکام

پسند که در سلطنت تو شوم امروز — بی محکمهٔ عادله محکوم دد و دام

قومی که ملایک ز پی شان ابلیک — باید که بخوانند همه سورهٔ انعام

جمعی که خداشان زده در جمعه شلیک — حبس شل القوم و هدرن همه ارحام

نفهم که کنم هجرت نصرت بنمایم — از بهمهٔ عام ز مکاری بلعام

زین شهر در آیم بدیاری بگرایم — کانجا نبود گفتهٔ ناپخته ز هر خام

آنجای که حیوان نبود ناطق آزاد — آنجای که انسان نشود بسته بالجام

آنجای که مشروطهٔ مغبوطه نشانده است — با محتسب خاص یکی مدعی عام

حد همه محفوظ چه از بصره چه بغداد — حق همه ملحوظ چه از کوفه چه از شام

آنجای که گر یک دو سه تن ملحد مفسد — خواهند یک سفسطه و مغلطه اقدام

اول قدم از همت ابنیه بجمعی — اقدام از آنان شده تبدیل باحجام

مصلحتیه بپرسد که بدین سبب چیست — از ناحیه کیست که این جنگ شد اعلام

صحیح بتفتیش جراثیم مرضها — کاین علت برسام است یا مگر برسام

آنجا که جراید را آزادی مشروع — تحدید باندازه و تنقید بهنگام

نه گر لگد اندازی یک خر ده برزن — بر توسن تازی برسد تسخر و دشنام

آزاد بود نطق نه از جاحظ جاهل — در بند شود پند نه از واعظ علام

گر بحتری سر زده یا در زده آید — معلوم کند قانون از میکده حمام

اما نه پسندیدم این نکته تاریخ — بر هیئت دولت که همه در خور اکرام

در مصر عزیزند همه اهل تمیزند — ستوار و بهنجار چه در نقض و چه ابرام

دولت بوثوق است که هیئت بثباتست — لغزش نبود شان نه باقدام و باقلام

ویژه سپهدار خداوند نگهدار — عمریست که با من نه ز صدق زند گام

آن نیست که اندر بر او چینی فغفور — کاشی ننماید سخن چینی نمام

آن به که بجا پویم و زین بیش نگویم	کآغاز خوشی دارد و نیکویی فرجام
ای شاه تو را فتح مبین باد ز قرآن	تا مفتتح سوره حرفست الف لام
احباب تو مانند الف عزّ تو آراست	اعدای تو چون لام گرفتار بآلام
منشور ظفر از تو زنده تو حافظ قانون	وین از تو برازنده تو حامی اسلام

چامهٔ بی الف

ز مسکینی شود چون مرد درهم	کند تسکین مسکین بذل درهم
غمش گردد فزون در قلب محزون	می در غمش کشد چون دود در غم
دلی دیدی ز عیش فقر چون ریش	ز خشمش می بجود جود تو مرهم
بتمکین چون سر سرو چمن نیست	غم دی نسپرد سرو و سپر غم
چو خویش تو خوشی گردد تو در رنج	چه دختر عمه پیشت چه پسر عم

خزینهٔ شخص منعمه فرودی ‌ ‌ ‌ ربیع مرد مفلس هم محرم

ز فقر جهل فقری سخت تر نیست ‌ ‌ ‌ که من دیدم چنین در نص محکم

که گر مردی تهی دست هنر شد ‌ ‌ ‌ شعوری بر چنین شخصی مقدم

بتین بقیدری بی علم مردم ‌ ‌ ‌ نظر کن قیمت کلب معلم

قلم بر لوح تعلیم بشر نیست ‌ ‌ ‌ معلم حق بود بنگر بعلم

بمردم تجردی زینت به بخشد ‌ ‌ ‌ نه خود ثوب مشوف و برد معلم

بترتیب طبیعی پله پله ‌ ‌ ‌ بسطح علم علوی رو بسلم

بعلم موسوی بی ترس در نیل ‌ ‌ ‌ بهل فرعون که گرود غرقه در یم

سزد نظم بدیع نغز دلکش ‌ ‌ ‌ کشم در حضرت صدر مفخم

دثوق دولت و ملت که گردد ‌ ‌ ‌ نخستین شخص دستور معظم

ز لطفش کوک کیف هر سخن سنج		ولی در حق بنده‌اش دی کم
بلی بر یک حکیمی فیلسوفی		نخیزد بید سخن در کیف و در کم

چامهٔ محکم حکیمانهٔ حضرت مستطاب اشرف اعظم آقای وثوق الدوله رئیس الوزراء دام اقباله العالی است که حضرت مستطاب شریعتمدار صاحب القدح المعلی حجة الاسلام الآقای حاج شیخ الرئیس دامت افاداته و زادت سعاداته تربیع و ترصیع نموده‌اند و بقدر و قیمت آن لئالی گرانبها افزوده‌اند

گردون نه گردون و زبون		دونان چرا در پرچمش
دلهای خوبان غرق خون		از کینه و از ستمش
هر ناپسند با مجنون		بینی بشادی توأمش

ما را همه روزه فتنه بنیان — درد و غم از پیچ و خمش
مکر است و دروغ است و فسون — پیمان سخت و مهر مُهرش
بشنو و نوشته اندر دل چون — گوید بنظم محکمش

آوخ ز چرخ وارگونان — وز عهد نا مستحکمش
از نقشهای گونه گونان — وز رنگهای درهمش

ناکام ارباب خرد — از مسندش از منصبش
بر کام ابله میرود — چرخ گردون روز و شبش
بر کشتهٔ ما میدرود — این از ستم آن از آتشهمش
بیکی همی طالع شود — بهر بدان از کوکبش
رامح تقلیم می‌خلد — آن رمح افعی مضربش

توسش به تیرم میزند	نیشم بجان از عقربش

آزارشان اندر هبش | تیمار دونان مطلبش
ازخون آنان مشربش | وزخوان اینان مطعمش

سرگشته دارد چون منی | این چرخ سرگردان من
گردون کند آهرمنی | خصمی است با ایمان من
یکدم ندارد ایمنی | این خاطر پژمان من
از کین چرخ زمنی | هر دو رد بیدار مان من
هرگز نگردد ما منی | توران من ایران من
با من ندارد دشمنی | کاو دشمن عرفان من

مهرش بلای جان من | معموره اش ویران من

هار است در چشمان من	نسرین و شاه اسپرغمش
منجی نه چون نوح نجی	طوفان در این تنور به
خاقان ز دهقان مرتجی	این سعی ناشکور به
چینی بکاشی ملتجی	از زندگی مهجور به
خفاش گوید از کجی	کاین انجمن بی نور به
شبکور میخواهد دجی	خور زین افق مهجور به
یارب بده مرگ فجی	ترمردگان را گور به
دل از فضایش دور به	چشم از لقایش کور به
سیمای جان مستور به	از دیده نامحرمش
دانش پژوهان را زبان	روز رواج ابلهی

ما را روان ناتوان — آزرده با دست تهی
وین سفلگان در بوستان — بالنده چون سرو سهی
هرگاه در ابینی عیان — گردیده ماه خرگهی
گر فرق ناردانیز مان — آماس را از فربهی
ابله نگردد کاردان — از قرب دربار شهی

زین بی حقیقت فربهی — کی سفله را باشد بهی
گر تاج افریدون نهی — بر فرق دونهیم جمش

کو موسی فرعون کشش — آن سازد برگ اجل هش
گیرد عصا انی اهش — برماند اغنام ازسغب
تو مند در تیه حسد — برگرداند جانشان مسد

در سجده عجل جسد — موسی بطور اندر غضب

کی به شود حال تبه — پایان رسد شام سیه

من منتظر تا صبحگه — آید نسیمی زان مهب

روزی برآیم زین سلب — جان وارهانم از تعب

چون نیستم افزون طلب — شاید بگیرم من کمش

این مدیحه از جناب مستطاب عمدة الفضلاء والادباء آقا سید احمد ادیب پیشاوری دامت افاداته است که در مدح حضرت مستطاب حجة الاسلام الآقای حاج شیخ الرئیس مدظله العالی سروده

هل انت مستمع لمن — یشکو الیک جوی الحزن

متشبث الاشجان نا — ح کذی القرون علی الدمن

مكلوم أظفار الشجى ... مكدوم أنياب الشجن

أنسيتم عهد الذي ... يرجو مودتكم ولن

يعني المفوّه او ودادكم ... اني وانني مرتهن

بمبايع سبقت يداكم ... بهما على ولن أمن

كنا ورب محمد ... اني احب ابا الحسن

وكأن قلبي لهو سبي ... للشيخ لزاني قرن

خفقت جناح مودتي ... لسميدع رحب العطن

ابن القماقيم الاولى ... فرعوا من العز القنن

فهم السيوف على العدى ... وبهم لمن والى الجنن

ولمن لهم يعنو المنح ... وعلى الذي يعنو المحن

المرغمين معاشرا	راحوا عليهم بالاحن
المبلغين نفوسهم	يوم النزال الى الزمن
هذا ابن عمك صاحب	التاج السني كذي يزن
خضعت لسدة بابه	اعناق املاك الزمن
فبهرتهم بمناقب	اولاكها ربي ومن
اولاك نور العلم	ينقذ من حنادس كل ظن
ومعالم الدين التي	شرع النبي المؤتمن
فتنكست رايات البدع	ورفعت آيات السنن
سربلت بالتقوى و	طهرت الثياب من الدرن
خلصت قلبك للذي	فطر البرية فاطمئن

فلنحمدن لعزمه	فوالیک بته الممتن
فی بتیک المشرف لسلیه	وطارف المجد اقطن

این قصیده فریده از جناب غفران مآب مرحوم ملا داود ملا حاشی خراسانی است که در مدح حضرت مستطاب حجة الاسلام و آقای حاج شیخ الرئیس دام ظله العالی سروده از مشهد مقدس بتبریز برای ایشان فرستاده

روض الخلافة ارضها وسماها	بفقاهة الشیخ الرئیس رواتها
وکذا البلاغة والبراعة والنهی	خفقت علی الشیخ الرئیس لوائها
اعنی اباالحسن الکریم سماته	ذاغرة تجلو الدجی سیماتها
بین الشریعة والخلافة شرعة	منها قریحته ومنها ماتها
وشجت الی کسری عروق اصوله	وسما السماء فروعها ونماتها

اتخذ العمامة تاجه وشعاره ... اذ فاق تيجان الملوك بهانها

فعليه من اثر الخلافة مجدها ... ومن الشريعة بردها وردنها

نشر العلوم باسرها فكانما ... فرض على انفاسه احيانها

ولكل معضلة ابوحسن لها ... كهف يقاد بخطمه عوصانها

اين ابن سينا كي يذوق أنه ... هذي شارات الرئيس شفانها

حاز العلى بمناقب في هاشم ... ومكارم شهدت بها اعدانها

ذا فكرة يصمي الشوادي سهمها ... ورواته قد سددت آرانها

واذا سعى صعب المنابر خطوه ... تهتز من اعوادها ارجانها

شمس اذا طلعت بدارة منبر ... فالناس من اهل النهى حربانها

ويبث من فصل الخطاب معارفا ... فتجلوا عمايات الورى انبانها

يعظ الورى ببلاغة قصرت لها ⁂ ايدي اياد وانحنت خطباتها

لو ادركت تلك البلاغة وائل ⁂ لم يفتخر ببليغها احياتها

ذا خطة تابى الاثار ومنة ⁂ وحمية بذل النفوس فداتها

كم قابلت درر المنون ودربها ⁂ بابية فاق الاباة اباتها

لله در سفينة مشحونة ⁂ درر الفخار وتهالنا داماتها

اودعت فيها للعيون طرائفا ⁂ ولطائفا تتجلى بها اقداتها

وقصائدا ارقت اذا انشدت ⁂ في بلدة سجدت لها شعراتها

وقوافيا حكت الغدير صوافيا ⁂ منضودة ما شابها اقواتها

شعر اذا رات الغواني نظمه ⁂ حسبته عقد وشاحها عذراتها

شعر يهز الصخر جودة لفظه ⁂ ولذا ترى الخنساء طال بكاتها

تحكي رسائلها العزيزة روضة ... سجعت على اغصانها ورقاؤها

قد اينعت اثمارها وتفتحت ... اكمامها وترشحت انداؤها

تزهو حقائقها كزهر حدائق ... جادت على انوارها انواؤها

جاءت براعته بكل بديعة ... بانامل حكت الغمام سخاؤها

يا ساكن الارض المقدسة التي ... سالت بانوار الهدى بطحاؤها

ومسافر التقى العصا في تربة ... فاقت على شهب السما حصباؤها

ارجع الى طوس فان قبابها ... ما فارقتها شمسها وضياؤها

ان كان قد ساغ الفرات ودجلة ... فلكذا اسناآباد عذب ماؤها

هي كلهن شعائر ومثابة ... للناس تهوى نحوها ابناؤها

ومراقد قد اشرقت انوارها ... روحي وروح العالمين فداؤها

عطفاً علينا بالقبول فإنّنا ‏ ‏ طال السرى وأجدّ وبت أنضانها

من سفرة قد أعقبتني حسرة ‏ ‏ بعد الصدود وابيضت [illegible]نها

يا سفرة ما أنصفت في قسمها ‏ ‏ لك روحها وأبادني وعثانها

أركبت من جدوى يديك مطيّة ‏ ‏ فغدوت تسري حيث سار عثانها

تقتصّ إثر مآثر دمنا قب ‏ ‏ عمّ البسيطة صيتها وندانها

فيم الإقامة بالعراق فهل له ‏ ‏ جمل أناخته بها زوّرانها

أو ماله في المآثرات كفاية ‏ ‏ فيما أفاض عليه سامرانها

أيام تقتبس المعارف والنهى ‏ ‏ في طورها متجلياً سينانها

لهفي عليها أو ضرّ بأهلها ‏ ‏ خطب عرى فتدكدكت ثهلانها

إن هدّ ذا الطود الأشمّ فإنّه ‏ ‏ أبقى لنا الهضبات طال قبانها

او غاص ذا البحر الخضم فانه — اجری بحورا قد تلاطم مائها

واود قد داود بود که جره — وکذا الکلام للکلوم دوائها

اهدی الیک قصیدة کجریدة — هی حسرة والسائرات امائها

ان الحسان کثیرة لکنها — تربی علی فرعائها فرعائها

هی بضعة الخدر التی ما ابرزت — للناظرین وما امیط غطائها

مستورة مقصورة ضربت — علیها بالعقیق خیامها وخبائها

تمشی الهوینا والسباب دونه — ولقاء وجهک سؤلها ورجائها

دم راغدا فی عیشة مرضیة — محمودة قد اسبغت نعمائها

این مسمّط از افکار ابکار املح الشعرا جناب حاجی فصیح الملک شیرازی شوریده
تخلص است او تکیه ممدوح معظم در شیراز قصد اقامت و بسط افاضت

داشتند بحضور معارف ظهور ذوالاقتدار تقدیم نموده اند

مژده مرا کاختر مراد برآمد	دل ببرآمد که دلبرم ببرآمد
عید من از عید روزه زودتر آمد	دور رمضان ماه من ز در بدر آمد

شد رمضان ماه من به از مه شوال

خادمکانی که ساقیان بنشیند	میش بدیدند و باده پیش کشیدند
از پی خدمت سهی قدان بخمیدند	نور زبگردون ستاره بدکیه رسیدند

ماه من از پیش ماه روزه ز دنبال

چشم من کرد و گفت باده فراز آر	باده فراز آر و بزم با بطراز آر
صبح برآمد قشنیه را بنماز آر	گفتمش ای نازنین صبح انیسه نماز آر

خاطر شوریدگان شیفته احوال

در همه روزه بدین فرامشته گو — با تو چسان می خورم بانگ هیاهو

شاهد همه روی ای نگار سیه رو — من نخورم صرفه ز شاهد همه رو

ویژه در اینه‌ام زکید زاهد محتال

وصل تو شاه بتان شنگ مرا بس — غبغب چون گوی تو بچنگ مرا بس

جای می این چشم سرمه رنگ مرا بس — از بر و ساق تو جای خنگ مرا بس

بانگ زر و زیور و جلاجل و خلخل

بی الف قامت تو رشک فرشته — ماند قدم بنون چنبر گشته

میم لبت داردم به تنگی گشته — زلف تو ماند بشکل لام نوشته

لام نوشته تو بر سیاه دلی دال

عمر دو نیمه است نیمه ایست بی کام — نیمهٔ دیگر بی خجستگی نام

به که کند مرد هوشمند بهنگام　　چشم بمصحف گهی و گه بدلارام

گوش بموذن گهی و گاه بقوال

گفت کنون گرچه نیست نوبت بگماز　　لیک بسی جانفزاست خطهٔ شیراز

از رمضان هر سوئیست مشغله ساز　　خیز و برون آ یکی و حجره بپرداز

از تو نشاید که ماند اینهمه بطال

صومعه دیری شد از بتان سمنبر　　می نبود گرچه بت بصومعه اندر

منحصر زاهد نگر چو کاخ مصور　　بنگر تمثالها بمسجد اندر

نادره باشد بمسجد اندر تمثال

بسکه ز قدران هر سوئی فرشته قامت　　گوش بواعظ پی حدیث قیامت

خسته کمان ابروان تیر ندامت　　در صف محرابها گزیده اقامت

موی بکفشان سیه چو نامهٔ اعمال

در رمضان بین که از نسیم معطر — خشک لبان را همی دماغ شود تر

در کف مسجد سحاب پاشد گوهر — در صف مسجد سحاب بر سر منبر

منطق شیخ الرئیس مغلق مفضال

شد ز دو شیخ الرئیس علم بکیوان — زاده سینا و نیز زاده سلطان

من بهمین هر دو را بدانم درجهان — لیکن دانم کز اختصاص نیاکان

پایهٔ این یک فراتر است علی حال

از پی فارابی و ارسطوی یاد — گرچه نشد نام بوعلی سیم استاد

لیک بکاخ وجود پای چو بنهاد — شیخ رئیس دوم ابوالحسن افتاد

پایهٔ این مرتبت رسید باکمال

خامهٔ او چو گره از کمال گند بت | با همه لاغری بمعنی عربیست
بانگ کند تیر چرخ زانکه زنیکست | قلم شکم شرقی است ولی عربیست

شرقی و غربی که دیده این همه سال

او ست چو تیغی که بخت آخته او را | ای خنک آنکه دیده کو شناخته او را
حق بهزاران عطا نواخته او را | ایزد متعال چیره ساخته او را

چیره بود چیره ساز ایزد متعال

پایهٔ حکمت بکمال یافت کماهی | رایت دانش بمه رسید ز ماهی
شد زخدا بذل فضل نامتناهی | گوهری آمد برون ز مخزن شاهی

قبلهٔ احرار گشت و قدوه ابدال

چیست فروغش ظهور خشم و علی چیست | شعله حسن با فروغ نور ازل

باشرف شمه آب تو در جان چه عیب ❊ فر وی از حیاش شد و مثل قصب

سحر مهدی شور فتنهٔ دجال

ای تو بهر گونه دانش از همگان سر ❊ نسخه سخن فیلسوف را همه دفتر

خصم نگردد بحیله با تو برابر ❊ باد نشاید بحیله بست بچنبر

آب نشاید بسحره داشت بغربال

تا بمجره همی رود ز تو فقره ❊ جز تو کرا رفته فقره تا بمجره

الف ز اوصاف تو کم است ز مره ❊ مهر بر رای تو کم است ز ذره

کوه بر حزم تو کم است ز مثقال

باغ کمال از تو بی غبار خسی ❊ از خرد تو جهان کهنه نوسی

کلک تو در چشم خصم تیز روستی ❊ گر همه چشم سفید بار گوستی

دوزد دلش آنسان که تیر رستم بن زال

بلبل شوریده فصیح بدان شور — شد ببر تو شاهباز نظم تو عصفور

چامه نظم تو دید و نامه منشور — پیش تو با صد نظر چه عبهر شد کور

پیش تو باده زبان چو سوسن شد لال

تا تو سرودیم بر ردیف سر آمد — قرعه بر آمد که دور غم بسر آمد

طایر طبعم تذرو سان بنحر آمد — چون بنحر آمد تذرو سان که بر آمد

جای پر و بال از دو سوش فر و فال

چهره ملت گرفته نیرو و فر تو — دو جهه دولت و بار و تازه شد نو

ملت احمد خوشا و دولت خسرو — ملت احمد گرفته از تو فر و خو

دولت خسرو ز نور نیر اقبال

تا شود روز هفته سال و ماه افزون	تا که بود سال و ماه و روز و شب اندر دور
باد شب و روز و هفته و سال تو فیروز	سال و هفته نیک فال و روز و شب نوروز

روز و شبت فرخجسته تر ز هفته و سال

كاتب الكتاب

العبد المذنب الفانى مرتضى الحسينى البرغانى غفر ذنوبه

وستر عيوبه

در مطبعه

استاد اكرم حاج عبد الرحيم

فى شهر جمادى الاولى سنه ۱۳۳۵

(طهران)

wham.